

سهال عارض میشود و صورت ضعف را پیدا میکند و گاهی استعمال فیون هم معین بر تفریق میشود و درین وقت بجای آن که اکثر اطفال که
 شرکت از نندارک سهال هرگاه سهال عارض شود سفوف پلپیاچی شیش از رنگه گرین پنج گرین همراه یک گرین فیون بآب صندل
 مخلول هر شسته و صبح باخته بعد شش شش ساعت که سهال کثیر باشد دو دو صبح بخوراند و اگر قلیل بود یکبار یاد و بار دو دو صبح بخوراند
 موافق زیانی یکی مرض دست شش گرین شیر حل کرده بنوشانند تا از هم معاطد دفع کنند باقی آنچه او بیکه عاقل سهال اند از آن خوراندند
 نوشانند تا در کف نشاند مادام که نفث اندم قلیل باشد محتاج تدبیر نیست چه از آن شدت کم میشود و برای عسر نفس مفیدست
 اما هرگاه زیاد شود که از آن نفث سفوف قوت و پاکت بود بتدبیرش آن مشغول شوند باین نحو که یکک استرچ گرین هر نصف
 گرین یا یک گرین فیون بآب حل کرده بنوشانند بعد چهار ساعت این دو بخوراند تا آمدن آن بند شود و حتی که در تذکره
 نوشته شد آنرا اینجا هم فورانیدن مفید باشد و اگر نفث اندم بسیار شدت کند و بیخ دو ایند نشود سفوف ارگت از دو گرین تا
 پنج گرین بعد دو دو ساعت بخوراند یا نیکو ارگت از نصف شش تا یک و دم همراه آب بنوشانند یا مطبخ آن که بطور چائی بگیریم
 دم داده صاف میکند بنوشانند و در وقت آمدن نفث نوشانیدن خون جگر را بی هم مفیدست تا درک طپش قلبین طلب
 عارض شود و از آن بیار زیاد متناهی گردد و عسر نفس سبب آن یاده شود برای دفع آن بومی شیش بخور که طریقه استعمال آن در تذکره
 اول نوشته شد بنوشانند پس در سیاه کک ایگوریت از دو قطره تا پنج قطره بعد یک یک دو دو ساعت بنوشانند تا اثر آن ظاهر شود
 پس ترک کنند که دوامی می و بسیار قوی است فمذکر تکلمه ساج در لیدخل فی القصبه من الاشیا الخارجیه است یعنی نپروسیا
 خارجیه در قصبه نقد و آن چنان است که گاهی گاهی بعضی اجسام ماکوله و غیر ماکوله بسبب غفلت کم توجهی در قصبه می لغزند و از آن فوراً
 سرفه شدید عارض میشود هرگاه طبیعت دفع کردن آن میخواهد زیرا که قصبه جبهه اعلی خود خارج و کشاده است و در جهت زیرین تنگ
 است پس چیزی که داخل میشود در آن فرو نمی آید بسبب ضیق مجری و هم بسبب اهتمام طبیعت بدفع آن بذریعہ سعال غیره و درین وقت
 از شدت سرفه تنفس عسر میشود و اگر در بر آمدن تانیر شود و بیاض ضرب میگردد و خشک جاری میشود و چشمان برمی آیند و گاهی طفل
 مدامتائی خوردن طعام کدم شمی کبیر لوبه مثل آن و غیره را بخورد و قبل از آن که آنرا از دندان شکسته زیره نیره کند حسب طاعت طفلان
 آنرا بلع میکنند و آن بسبب کبر جبهه خود در اعلی مری معذرت از صغر مجری راه نمی یابند در آنجا محبوس میشود و از آن حجم مری معذب
 زیاد میگردد و مری قصبه مزاحمت و لطمه میکند و از آنکه مزاحمت آن در قصبه شش عارض میشود و از آن تنفس ضیق و عسر نفس گردد
 و در طفلی سیاه میشود و چشمان بیرون آید و خطرناک بد علاج درین وقت فوراً طفل را بر رو خوابانند و دست بگردن بچسبانند
 هر دو شان آن بقوت زنده تا تشنج بر طرف شود با انگشت معلق انداختن کنانند تا جسم مذکور در قی بر آید و اگر قی نیاید قریب با
 از سر انگشت آن جسم ساور را بگردانند تا بر فرو رود و مزاحمت جبهه در قصبه طرف شود تا شش ساکن گردد و تنفس سهل شود و اگر
 رسائی انگشت آنجا نباشد از آنکه خاص برای اینکار وضع و موسوم به پرو پینگ است آن بصورت صورت میم عربی میباشد آنرا
 در معده اندازند و طریقی نیست که وقت احوال نر از زبان نهند بعد از زبان را از آن بگذرد و ملاحظه زیان در مجری مری

ع
 کتب معتبره
 در فصل سوم
 در امراض اطفال
 در تذکره
 در فصل سوم
 در امراض اطفال

علاج

فصل پنجم در نفس الانقباض

فصل پنجم در نفس الانقباض

داخل کنند و اگر بدون غیر لسان داخل خواهند کرد و در قصه لعل خواهد شد و ذکر فصل چهارم در نفس الانقباض است
 که ترا بخت که یکبار شب بیا میگویند یعنی ریهت نشسته با قایم شد نفس گرفتار آن نیست که بیارتا گرون خود را ریهت نکند
 بسوی فوق نشسته یا قایم شد و منگشده نفس ممکن نبود و این فی الواقع مرض نیست بلکه از علامات اعراض است که در اکثر
 امراض یافتند میشود مثل امراض آل دوش و شکم لیکن این علامت از علامات و ریهت و هرگاه یافته شود کسی امید حیات آن کم باشد
 زیرا که هرگاه ضیق یا عسر نفس بسیار شدید بود آن زمان بخت بسیار کم است که از بسیار خوابیدن بر بستر خود ممکن نشود نشسته یا ایستاده
 گرون خود را ریهت کرده بسوی فوق بلند ساخته قدری دم میکشد سبب آن نیست که هرگاه انسان می خسید عمده و جگرها
 و غیره بلند میشوند و ثقل خود بر شکم را غم میکند چه درین وقت این اعضا بسوی بالای آیند و از آن پرده شکم را ریهت
 میکند و آن بسبب غم کردن عضای مذکوره بالا میرود و از ریهت ریهت میکند و حرکت انبساطی او را تنگی حاصل میشود پس
 عسر میگردد و چون می نشیند یا ایستاده میشود آن وقت این اعضا ثقل خود غم میکند و بر طرف میشود و احساس نیری آیند
 آنچه از بیت خاص مرض بوزه باقی میماند از این سبب نشستن ایستادن مرض را نسبت خسید آرام می آید این وضع را
 خود پسند میکنند هرگاه در شکم آب یاده پیدا میشود مثل آغز زبان در محال یا استقامتی قی و از آن محکم نموده میشود درین وقت هم
 این آب ریهت خوابیدن پرده شکم را ریهت میکند و بسوی بالا آغز او فرو رفته بینا می آید بالا رفتن آن بر دل ریهت می حرکت آنها
 تنگ میشود و محتمل است که در خسیدن خون سیاه در دماغ میماند و نیری آید و از آن دل را تکلیف تاویت میرسد زیرا که آنچه
 خون که برای تغذیه مایع در آن است از آن بیرون نمی آید و از این سبب بل مضطرب میگردد و چون می نشیند یا ایستاده میشود
 خون سیاه از دماغ نیری آید و آنچه برای تغذیه مایع در دل موجود بود به بالا میرود و از دل کلفت سابق بر طرف میگردد پس
 درین وقت این سبب مرض برای خود پسند میکنند تا از بیت کم شود علاج حاصل میماند که در هر مرض این علامت
 یافته شود و علاج آن پر داند و بیشتر از آن پیشتر نوشته شد ندان آن جوع نمایند لیکن خاص صوت جهاج آب در شکم هرگاه این
 عارض شود پس برای تعلیل ذبیت علی آب شکم را بذر ریهت بر آرد تا تکلیف کم شود و ریهت بر طرف گردد و در نفس سهولت حاصل
 شود و ذکر فصل پنجم در سخته الصوت و آنرا بخت که یکبار نوبیا یعنی نقصان صوت میگویند این خود مرض نیست بلکه
 عرض است و در اکثر امراض یافته میشود چنانچه بالا بضم امراض قصیه ریهت نکند و ریهت در هر مرض که یافته شود علاج همان
 مرض است لیکن گاه گاه یا هر سبب شکایت ظاهر میگردد معالج را و بدین بیمار بیشتر نشود که مرض عرض را جاکند درین وقت باید که
 بعلاج عام آن پر داند و آن نیست که شانس شراس دو دویم با ما الشیر که هفت آتش باشد شعله خاص یک آتش بود
 با هم نیمه غرغره کنانند این را برای زخم و زخم میگویند سیمین بر دو مفید است اگر فقط از زخم میگویند سیمین باشد و نفوس
 سرخ است گرین هشت آتش آب گرم تر کنند بعد سرد شدن آب صاف کرده و در آن نصف آتش شده نصف آتش و شکر
 مکی و نصف آتش کلاب مکره هر یک یکجا نموده غرغره سازند و اگر درین مجتنب شراب شاد را باید که عوض نکرند مکی نیمه گرم مکی

سقوط مفاصل در دوای مذکور مثل ساخته غره نمایه یکین در دو وقتی استمال آنند که زخم دور و گلو نباشد و الا هرگز استمال آن
 جایز نبوداتی بهر سبب بجهت القوت باشد علاج آن پردازند فصل ششم در سرفه و آنرا بلغمت گکش کانت میگویند و این هم
 در حقیقت خود مرض نیست از قسم عرض علامت است که در اکثر امراض یافته میشود و این حرکت بطور اختیاری یعنی اختیاری
 انسان عارض میشود اما هرگاه بطوری اختیاری بصورت مرض عارض شود پیش نسبت که هرگاه که ام موزی در راه های هوا که عارض
 میشود متوسط عصبان از آن مطلع و متنازی میشود و آن برای رفع موزی بذر بعضی عضلات میخورد که آنرا بیرون کشیدن
 سینه و قصبه میخوانند و تشنج در عضلات تنجو و قصبه عضلات صد و شصت مفاصل میشود و از آن این عضا منقبض میشوند ظاهر
 میگردد و چنین است سرفه مرکب است از حرکت نامتساوی بقضای چنانکه حرکت عطاس هم مرکب است از این دو و فرق نیست که عطاس
 برای دفع از دست یعنی تخصص پیدا رود و سرفه برای دفع از دست یه قصبه مخصوص است فصل هفتم در زین حرکت فتح کردن نفوی
 باشد هر جا که بود خواه در قصبه در ری این صلی شرکی میباشد مثلاً هرگاه سبب آن خاص ریو قصبه حجاب صد بود صلی باشد هرگاه
 سبب ریو بود بلکه در عضای مجاور مثل معده و کبد دل باشد آنرا اسعال شرکی نامند و سبب اسعال صلی بسیار اندک گاهی است
 میوکس میبرن قصبه زمانی از پیدا شدن غشا و سفید قصبه و وقتی از دازی استر قوامت ملاقی شدن آن با بار اصل زین
 و سرخره عارض شود و گاهی از امراض که چنان گشش مرض از امراض آن در بحث نفس شکور شد عارض میشود و سعال شرکی
 در امراض معده و کبد و امراض قلب مرض میشود و برای حرکت سرفه قوت مرض ضرورت است زیرا که دفع کردن موزی بدون تشنج
 و هرگاه مریض ضعیف میشود چنانچه در آخر بر گاش میباشند پس این وقت بر یکس میبرن قصبه یه بلغم یا و جمع میشود و از آن راه هوا
 بند شد بسیار ملاک میگردد و وقت موت همیشه از گوی این مریض در آخر عمر آنی که راه هوا از بلغم بند میشود و هوا بفرغت نمی آید
 باطله هرگاه علاجه منظور باشد پس اول تشنج نماند که این علامت است که مریض عارض شود سبب آن چیست پس هرگاه سبب
 معلوم گردد مناسب است که اول تدبیر رفع سبب پیدا کند همان علاج است حمل اسوس تخم کتان آب جوشاننده صاف نمود
 قدری نبات در آن انداخته در آب اسوس حل کرده هم گرم قدری قدری نشانیدن و پس اسوس نبات سفوف سیاه قدری
 قدری خوراندن رب اسوس و پس اشته لعاب آن فرو بردن در اکثر قسام آن سفید میباشد قدری فصل هشتم در تشنج
 و آن عبارت است از آمدن همراه براق سبب آن جایهای متعددی میباشد گاهی و آن مثل بان شده و سات آن انقلابی آید
 و گاهی در بینی و آن تشنجی میشود و گاهی در حلق و آن تشنجی مانع میگردد و گاهی در حلق آن بطوری می آید گاهی قصبه سیه میشود
 کن اکثر زید سرفه بر می آید گاهی زخم بود و وقتیکه حیض مجس شود و سبب آن از زخمی رخ میشود و این مختلف بود گاهی سرفه
 سرفه زمانی همراه قی رفع میشود لیکن آنچه خون با سرفه آید آنرا زبان انگریزی میباشند و بعضی بفتح بانی هوز سکون بای تهمانی و
 فتح میسکون الف فتح العنا سکون بای موحذ فتح نای منقوطه و سکون اول سکون ثانیه یعنی آمدن با کف هرن است هرگاه
 خون بانی آید آنرا میباشند و سبب نای هندی سکون بای تهمانی و فتح میسکون سکون اول سکون ثانیه یعنی خون

صفت سرفه

در تشنج و تشنج

باقی آمدن اول یعنی آنچه خون سرفه آید این دو قسم است یکی آنکه خود مرض باشد و دوم آنکه خود مرض نباشد بلکه بطور عرض و علامت
 در امراض دیگر یافته شود و امر اخیکه در آن نفث المیم بطور عرض علامت یافته میشود و نیم نشو و زبان رعافه نیم قصبه نیم سرفه
 و سرفه و نیو نیو و امراض قلب و شام آب در شکم عمیق که زبانی آن جگر است که مزاج است به کند میباشند هر گاه از جناس جنس و کثرت
 جوش خون زیاد شود شدت حرکت آن عرض شود یا از تصایح شرابان عظیم که در قصبه به است یا شگافه شدن بگیرد عروق قصبه
 ختم اصل مرض است همچنین آنچه از تحذب غده زباده سرنگون کرده کار کردن مثل خیاطان غیر و شهنشاد و بوق نوازان در ریاضات
 خون زیاد جمع میشود افتد با جوانان را بسبب تعب و مشقت و کشتی گیری می افتد آنهم اصل مرض بود و جوانان را بسبب کثرت و
 کشتی گردن کثیر و سیکس میبرن قصبه ریاضات جمع میشود بسبب آن سیکس میبرن آنها متورم شده بعضی عروق صغیر
 منقبض میشوند و آن حجم چنان ضعیف بود که بعد شرح هم بدقت تمام مشاهده میگردد بلکه ثابت نمیشود و این مثل عرق یا خون
 می آید سیکس میبرن خون مجتمع میباشد علامت هر گاه آمدن خون از ریه قریب شود اول خراش صد و گلو و هم ضعیف
 در سینه محسوس گردد بعد سرفه می آید همراه سرفه خون می آید و گاهی آن زردی آید بدون سرفه و این وقتی بود که هر گاه خون از ریه بر
 سیکس میبرن آن مد جمع شود و در ریه های سیکس میبرن که بالای آن مثل شطرنج خون مذکور است همیشه مثل جاروب کشتی
 بسوی قصبه دفع کنند هر گاه آن قصبه سیاه جمع شود و قصبه در او خواهد که از آن خالی و صاف کند بد ریه نشین ضعیف عضلات
 که مودی بعد سرفه نشو خون مذکور را در دهان می اندازند و دفعه بیمار در باید که چیزی از جانب قصبه آن افتاده چون بیرون
 اندازد می بیند که خون است لیکن قاعه کثیر است همین است که خون به با سرفه کثیر دفع میشود باطله چون خون درین آید بیمار اندک
 خون است بلکه آنرا هم غمخ و اندک تا هر گاه تامل کند و ملوحت آنرا یافته دفع کند می بیند که خون است و بیشتر ازین تب و گدازنی هر
 و بدن سرخی چشمان سرخی رود و در نقل سر و سینه یافته شوند اگر خون بسبب جوش زیاد خون آمده باشد آنچه از بند شدن
 حیض آید در آن در عانه و شنج عضلات سابقین قبل از آمدن خون ازین در علیل بود و بعد آمدن خون چندان در این شکاف است
 کم شود و خون ماه باه از دهان موافق عادت حیض می آید و آنچه از شگافتن شرابان عظیم بود در آن اول خون قلیل بعد بسیار
 کثیر آید و عرقش در باشد و آنچه از ضربه و سقوط بسبب شگافتن عروق می آید در آن تقدم ضربه و سقوط بر نفث المیم شاید بود
 آنچه از تحذب غده زبانه است حال صنعتی و مشقتی که حاضر است باشد آمده باشد از آن بسیار قلیل بود و آنچه جوانان را بسبب یا ضت و
 و صاعه می آید آن نسبت کسبکه او را بعلت تحذب غده نفث المیم شده باشد یا در می آید و تقدم ریاضت بر نفث المیم
 باشد این جوان سرخ بود زیرا که در آن هوا نیکه صنعتی سرخ کتند خون است مختلط باشد و چون که از راه هوا بر می آید
 صاف باشد گر اینک تا مدت دراز جمع شود و رسال سیاه شده بر آید خون نیکه از عروق می آید آن همیشه سیاه میباشد
 شدن تری معده هم بسبب اینکه قدری بعد حصول آن در معده اثر ضعیف معده در آن میشود و هم هوا نیکه در معده است آن هوا
 کبر است و آن سیاه کنند است برای اینکه در خون است با خون مختلط شده آنرا سیاه میکند و هوا نیکه سرخ کند بر این ن

چ

بان نیز سرد ازین سبب سیاه میاید علاج عام این مرض آنست که هرگاه خون از زمین پدید آید در مکان سرد و هوای سرد نشاند
 باین بهیئت که سرد و هوای علیل بلند بالا باشند درین حال سرد را بر جگر و اعضا داشته خوابیدن بر پشت دراز شدن نباید
 زیرا که باز یاقی نفت الدم هم بد شواری آید و با هیئت تنفس شوار میشود و چون سرد کردن برود شانه را سبک نشیند
 تنفس سهل گردد خون هم بهیئت میاید و اوام که خون بکثرت پیشست دارند بر بستر دراز شدن نیند پس بیکه بالا گفته شد هم
 بعینت اینکه در خسییدن عضله که کثیر موسوم به پرده شکم است بالا میروود و در تنفس معین میشود و در سبب تنفس تنفس زیاد
 که از آن ییو قوی تر تنفس سهولت حاصل شود و اگر برین دستیاب شود قدری از آن در زمین بیار گذارند و امر فرمایند که سینه را
 آنرا فرو برد تا از سردی آن جوش خون کم شد آمدن خون بند شود و هم قطعه از برف بر سینه پیازند و منع کنند که بیار از کسی کلام کند
 و ساکت ماند و آواز بلند نکند در ابتدای مرض سهیل نیند اگر مرض قوی بود سهیل هم قوی نیند الا مستویا ضعیف است
 و نیند در میان هر دو شانه زیر گون حجامت بی شرط نیند تا خون جانب مخالف جذب شود و بعد و اسی حایس خون شانه
 ایستاس پنج گرین با نصف گرین انجون پیچیده و در دو یا چهار چهار ساعت حسب یاقی و کمی مرض خورانیست
 یا پلمبای ایستاس پنج گرین ایستیک ایستیک جو هر که خالصش قطره یا نیک انجون یا انجون محلول آب که از ده تا نیند
 قطره باشد و نصف آن آب حل کرده بعد دو یا چهار ساعت بنوشانند یا گلیک ایستاده گرین همراه قدری نبات که در
 آب حل کرده باشند پیچیده بنوشانند یا اگرک از پنج گرین ده گرین سفوف ساخته همراه آب بخوراند و نیند شدن جوشیدن
 تدبیری که بعضی بر آید بکار برند آن در علاج در امراض خواهد آمد انشاء الله تعالی و آنچه از جوش خون نفت الدم افتد و آن طعام کم
 خوراند و فصد گیرند و سهیل از میگیشیا سلفاش نیند بر سینه از چسپانند و همیشه بلین بلین بیار واجب است تا بسبب خشکی
 تیزتر محتاج بسوی تیز خوردن آن بزور قوت تنفس شکم نشود و الا در آن بر ریه خواهد افتاد و با نفت الدم خواهد شد و هر وقت که
 بسبب اشتقاق و تصداع عروق بود که از رسیدن ضرب یا سقط افتاده باشد برای آن علاج خاص نیست لیکن آنچه در علاج
 که بدترین قسم است بیهیئت برای منع کردن بنساط ریه وقتیکه از زخم ریه بپیدا شده باشد نوشته شده بعمل آید و هم آنچه او
 برای بند کردن نفت الدم در علاج عام نوشته شده اند آنرا هم خوراند و آنچه بسبب انصبغ شراب عظیم عارض شد باشد و آن
 علاج عام نیند پیچیدن آنچه از تحریب قطره غیره از غماز سینه و ریه عارض شود و آن هم علاج عام کنند آنچه بچوانان از کشتی گرین یا
 مشقت و حرکت عینت عارض میشود و آن هم علاج عام کنند و از حرکت و مشقت نیند و آنچه نفت الدم بطرف عرض و علا
 در امراض بگری عارض شود و آن علاج امراض حلیه کافی بود که همان علاج عرض خواهد بود اگر زیاد شود پس علاج عام که نوشته
 نمایند قدر فصل ششم فی اعلق اننا شرب فی خلق ممکن است که شخصی همراه آب گو گوچک را از غفلت بنوشد آن در خلق
 یا مری معده جای متشبه شده خون را حسب عادت خود شرب کند از آن نفت الدم عارض شود علامت هرگاه از کوجا
 بچسبید و از آن غم و کرب و خلق عارض میشود و جایکه چسبیده باشد یا ده آنجا ازیت محسوس شود و معلوم گردد که تیزی آنجا است

در امراض عصبیه و غیره

وہ قدر کہ از تشرب خون ز تو عظیم بزرگ شود همان قدر تکلیف زیادہ گردد و ہمراہ بزاق قدری قدری خون ہم ہرگز چون ہن کشا
 بمقابل روشنی بپیند و ز لود اول حلق بود و پیدہ شادمان چون در سری سعد بود از دیدن محسوس نشود و کج تشرب آب او است
 پیدا گردد و فرود رود یا شکل فرود و آنچه در تشرب عریضہ نوشتہ اند کہ گاہی خاص معہ ہمہ غسل شد با سطح سعد متبشست میشود و بعد
 تشرب خون کبیر بگرد غلط است ہر گاہ بعد ملاقات از طوبات معہ ممکن نیست ز خونندہ ماند بلکہ فوراً پاک میشود علاج نما کہ آب حاکو
 از آن تفرغ رساند چون مضمحل ضعیف شود لیکن خود نہ ریزد و متبشست اندازد کہ بتین آنرا گرفتہ بیرون کشند این قوی نافع است کہ زود
 در زمین حلق باشد اما ہر گاہ در سری معدہ بود پس آب گرم و کت با ہم مکیہ بنوشانند تا ز لود ضعیف و مضمحل شود و چون بعد آن قوی
 در آن بالضرور جدا شد بخارج نفع خواہد شد اگر تشربت الدم بعد آن باقی ماند غرغره از جابسات ہم کنایہ گاہ خواہد شد این وقت الدم
 خود بطون خواہد شد محتاج بعلاج نیست فصل نہم فی اللقمیہ والشوکہ التي تشبثت بالخلق گاہ گاہ لقمیہ کلان است
 باریک است و در حلق محتبس نشد و برای آن اطمینانی تا بعدین ثانی دو تدریج نوشتہ اند یکی آنکہ بجز خشک است و در خطبہ سبب بخوانند ہر گاہ
 آن از جابجکہ در آن لقمیہ شوک است تجاوز شود و خطبہ را بکشد ہمراہ آن شیء محتبس و تشبثت نہ بیرون آید دوم آنکہ قطع سطح را در شستہ محکم
 بستہ و بر نہ چون از لقمیہ شوک تشبثت گذرد آب بنوشانند تا خارج آب را جذب کردہ کبیر لقمیہ شوک پس آنرا زود بکشد تا ہر گاہ
 ہر دو جذب شد بیرون آیند فی الواقع ہر دو تدریج خوب اند لیکن مختص برای شوک تشبثت ہند ہر دو برای لقمیہ صیح تجاوز نہ
 از محل احتباس لقمیہ تکرار نامکن است ہر دو بالای لقمیہ خوانند ماند تدریس عمدہ تدریس نیست کہ فی کنایہ تدریس ہر دو بیرون بندد
 خاص کہ موسوم بہ پروینک است و ہیئت آن سابقا نوشتہ شد در حلق اندختہ ہر دو را شکستہ در معدا اندازند تا در اندک ہر گاہ
 شوک ہی کشیدہ میشود بعد آن بسبب تخم کہ از آن حاصل شد بیارتادت سعد بہ میگوید کہ ہنوز شوک حلق باقیست و گاہی چون شوک
 بسیار دقیق و نکلا شد در او خال اندک کوریم متفرق شد باقی میانہ پس بن صورت دیر گاہ سر کہ آب بچرخہ قدری قوی متصل بنوشانند
 یکبار مقدار کثیر آن شایندن فایده نمی بخشد تا سبب آن میوکس میرین حلق ملائم شود و بطنم پیدا کردہ با عانت بطن شوک او دفع کند ہم
 بسبب آن شوک کوریم کثرتہ بخیزد و متفرق فصل دہم فی تدبیر من غرق فی الماء بدانکہ غرق شدن آب ہر قسم
 است یا آنکہ شخصی ریویسیدن کہ ہم صدمہ ز قسم بہر یا سقطہ در چاہ یا حوض یا دریا یا چشمہ بیوش شد غوشی کردہ بیافتد دوم
 اگر با سلامتی حواس ادا کات در آب غرق شود در قسم اول غرق بنسبت غرق قسم ثانی دیر گاہ زندہ میانند و غرق قسم ثانی
 بزودی ہلاک میشود با سببیکہ نمیندہ مذکور میشود انشاء اللہ تعالی و در پنجابیان و در سنن چند احوط در است اول نیلکہ از غرق شدن
 چگونہ ہلاک میشود پس دانستہ شود کہ پیش قسمت کہ غرق شدن بواسی خارجی تا خون بپیر سدا نچہ خارج آن از خون ہوا نظر
 خارج نہیں شود آن جوہر کہ با ناک ایستد کہ بواسی ہی است نیز بواسی گوگردن است این ہر دو جوہر در شامی غنیمہ پیدا میشوند
 نہ خارج شدن این ہر دو خون کبیر بگرد و در زمان غذای صلح بدماغ نمیرساند بلکہ زہر زہر غذا بدماغ میرسد ہم خون در
 مجتمع میانہ و از اجتماع آن رسیدہ بمانت است قلب ہم خون مجتمع میانہ بسبب اتلاقی بخون قلب ریزد و دیر گاہ خون

س
 لقمیہ شوک
 در حلق
 ۱۲ منہ غنی منہ

فصل نہم فی اللقمیہ والشوکہ التي تشبثت بالخلق

فصل دہم فی تدبیر من غرق فی الماء

تکلیف است ہر دو

چ

در اول مجع میشود و خونیک از دماغ بزیر می آید بنا بر دخیل شدن در دل فرو می آید و همچنین خون از جگر و معده و هوا از هر دو پاسبو
قلب صوفی میکند زیرا که دل خود مجع است ازین اسباب و از آن خون بند میگردد و از بند شدن حرکت خون منجمد میشود و حرکت دل رفته
کم میگردد و پیش از بند شدن حرکت قلب که تنفس منجمد میشود زیرا که ریه سبب مجع شدن خون از حرکت انبساطی و انقباضی زمینانند و این
اسباب غرق پاک میشود و چون اینک تاکی پس حیات غرق می شود و در وقت تدبیر حیات آن باید کرد پس بدانکه از وقتی که انسان آب غرق
شود از آن وقت تا نفع صناعی نماند ساعت میدیات است و برای آن محنت باید کرد و اگر ازین محنت زیاد گذشت باشد امید خلاص
نیاید و وقت لیکن تا پنج دقیقه امید قوی میباشد بعد آن هر قدر مدت که زیاد بگذرد امید حیات کم میشود و تا کسیکه میوش شود و
قسم اول غرق شد باشد تا کسی که چهل دقیقه بعد غرق نموده میماند زیرا که حرکت قلب آن قبل از غرق شدن بند میشود و بسبب غرق شدن
آن که خراب شد سوئی مانع نمیرود و در دل مجع میشود و غرقی حرکت قلب بند شدن میباشد ازین سبب غرق آب
دماغ دفع نمیکند پس نضره صناعی ریه درین قسم از خون دی خراب که در دماغ است برتر از زمینانند سووم آنکه کدام چیز دافع غرق
است پس باید است که آن دفع ضرر است هر گاه بخون سرد او را صاف کند خون موافق حرکت خود جاری گردد و افزون غرق
میشود زیرا که هر گاه در آب هوا بخون نرسد جوش خون کم میشود و خون منجمد میگردد و چون بعد بیرون آمدن از آن هوا تا خون بند
در آن جوش هم میرسد جاری میگردد و چهارم آنکه وقت غرق کسی که در آب است در وقت غرق شدن از آب بیرون آید باید که اول بخور بیرون آید
از آب بیرون آید باید که اول بخور بیرون آید از آب بیرون آید از آب بیرون آید از آب بیرون آید از آب بیرون آید از آب بیرون آید از آب بیرون آید
تظار نکند زیرا که اگر نصف یک دقیقه بگذرد بیرون بیرون این حال بگذرد پیشی خواهد بود و دوم آنکه اگر در بسیار مانعی از وصول هوا پیش
نباشد چنانکه در آب غرق میسر است پس باید دانست که تدابیر در کتب طبیعه عربیه آنکاش میقتصد اند لیکن آنچه از هر دو
قیاس شجره بهتر بود نیست که فوراً اول غرق را بر روی شکم خوابانند پشت دست چپ آنرا زیر پیشانی آن نهادند قدری پارچه زیر شکم
نهند تا زبان از دهان بیرون آید آبیکه در شکم جمع شده از راه دهان منی خارج شود و درین حال جایا بر پشت پهلوی آن از دست غرق
کرده باشند لباس طلب از بدن آن در کرده در گلیم یا لباس خشک بپوشند و فوراً دست و پایی غرق را بمانند تا که از حرارت
مالیدن خون جاری شود و منجمد نگردد و بعد یک منجمد بود غرق را از دست خود بند کرده معالج هوای خارجی کرده و پس خود
در منجمد دیگر غرق که کشاده است بزور دم کند اما وقت کم کردن این به حلقوم را بقدم عظم مثلث که بر آن دست و آنرا از زبان بندی
کند پس بگوید غرق کن ازین عظم مری معده را راحت کند بسبب آن هوای منفی در معده نرود بلکه در شش داخل شود و اگر منفی که چنانکه
باشد از آن هوا است تهته در منجمد غرق رسانند تا در ریه رسد و تهته تهته بنا بر آن داده شده که اگر هوا را بزور و شدت بپوشند
در آن خوف شکافتن شامی ضرر و صدمه است بعد هر گاه سینه شکم ازین هوای منفی پر شود و برای دفع آن ضلع سینه را که بالاسی شکم
و هم عضلات شکم غرق کرده و آنرا از منجمد بیرون بیاورد آنرا همراه آن آنچه هوای خراب سینه باشد دفع شود پس اگر بعد از آن چیزی
بماند و الا تا پاره و پیچیده پیرنگور را که در معده اند و مالیدن بدن در هر حال موقوف نگردد و اگر زبان اندرون حلق رفته باشد آنرا

کھینچ کر پیون آرند و آدم کہ حرکت تنفس است شود بیرون من دارند اگر ازین فایده تمام نشود غرق را بر پشت خوابانید هر دو
 بازو را از قریب فوق گرفته و سبب کشاید بازو پهلوی آن برزد و جلد جلدین بچسبند آنرا که سینه صید کشاده بواسطه خارجی در آن داخل شود
 باطله است چهار ساعت الشیخ آن را تدبیر کرده باشد تا شاید غرق زنده شود و از وقتیکه این تدبیر شروع کنند و دایمی شش و دماغ و حواس
 بویا نند و برگ تنگائی خشک کنندش یا منفری شود در بینی مندرگامی از عمل آردن این تدبیر خود غرق بوم بکشد و لیکن بعد چند
 تنفس بسبب ضعف دماغ و تنفس بند میشود پس اگر چنین نظر آید باز همین تدبیر را شروع کنند و آدم که حرکت تنفس است نشود
 تدبیر را بعمل آورده باشند بعد جراحی تنفس را چند روز کمال احتیاط و آرام رسانی دارند و الا خوف است که نسا و ریه پدید آید و از آن
 ریه بوم گردد و اکثر بجز غرق شدن بیرونیا که در مریه است عارض میشود چون مرض مذکور بعد از عارض گردد و بعد از آن بر دانه
 چنانکه گفته شد قدر فصل یازدهم در ذات الریه این مرض مع سبب علامات و معالجات ضمن غرض اینم نویسنده
 مذکور شد آنجا بنویسند لیکن آنچه در کتب عربیه در صلب ریه در مریه را علیحدہ نوشته اند حقیقتش نیست که اولی در مریه میباشد چون
 ماده کیهنی فایسین آنجا منصب میشود و چون بزرگه نفث بلغم بایده دفع گردد و ماده کم شود و ریه لیسیت در غایت ظاهر
 میگردد پس این هر دو صفات باعتبار مراتب ابتداء و تدریج و انتهای و مخاطات در مریه مختلف میشوند نه اینکه فی الحقیقت هر دو جلد
 قسم مریه هستند بلکه از راه حقیقت هر دو واحدند و علاج باعتبار مراتب ضعف شدت مرض میشود فصل پنجم در شوری
 در کتب عربیه شوری ریه را علیحدہ مرض قرار داده نوشته اند و حال آنکه آن اول مرتبه مرض سل است یعنی هرگاه جوهر جوهری در ریه میریزد
 اول از آن دانه های سرد در ریه پیدا میشوند هر قدر که جوهری در ریه زیاد میشود مرض بایده میگردد و بعد دانه های مذکور خرد میشوند
 و بعد آنرا آن محل بشوره نرم ظاهر میگردد و پس دیگر شوری بجز شوری منفری میشوند و مشاهد این حالت بخوبی قوی میشود که بعد مردن بیاید هرگاه ریه
 شکاف می بیند صاف ظاهر میشود که در بعضی مقامات نرم است بعضی شوری بجز شوری منفری است و بعضی شوری منفری است و این شوری
 هستند که هنوز از شریح و تنفس در آن راه نیافته پس اینهم بالذات مرض جداگانه نمیتواند شد فصل ششم در اجتماع آب در ریه
 در کتب بیابان ریه مستقل نوشته اند این حالت هم در اخراجات الجنبگاه گاه پیدا میشود و قیاساً آب از حجاب سبطن انقطاع در غشاء
 ریه رخ میخیزد و در این آب ریه همراه نفث خارج میشود و زیرا که کم راه خروج آن از طرف نیست پس اگر از خوراندن دو
 چپانیدن پلاسٹر زینش گس فاع شود چنانکه در حدیث ذات الجنبگاه آن گفته نمود المراد و الا بخیر نشسته زدن قیاح کردن علاج است
 فصل چهاردهم در ورم و جراحت قصبه ریه در بعضی کتب عربیه مثل سعیدی در امراض ریه ورم و جراحت قصبه را ذکر
 کرده اند اگر چه چنانکه در آن در امراض حلق و قصبه ریه میثابت باطله این هر دو در مرض تشنگ مرض سل پیدا میشوند و علاج آن
 علاج تشنگ سل است لیکن علاج را باید که خوب نفس غور کامل کرده سبب معین از ذریعہ که آنچه ورم و تشنگ پیدا میشود
 بحسب علاج مغایر و سبب این است از ورم و جراحتی که از مرض سل بسبب جوهری پیدا میشود زیرا که خوراندن مرکبات سبب مرض سل
 ضرر است و همچنین خوراندن هم الفار و مرض تشنگ مفید نیست فصل پانزدهم در شرح و تفسیر که در ریه حادث میگردد

فصل یازدهم در ذات الریه

فصل پنجم در شوری

فصل ششم در اجتماع آب در ریه

فصل چهاردهم در ورم و جراحت قصبه ریه

این عمل مرض نیست در عمل مصل شاتردهم در ذات الجنب که گاه بگم شباهت دارد خارج میگردد گاهی چون متعفن فاسد میشود
 و از آن بده و نفث خارج میگردد و هرگاه در بیله بگردد و بیله بگردد و بیله بگردد و بیله بگردد و بیله بگردد و بیله بگردد و بیله بگردد
 علامات مرض مصل شاتردهم در وقت فتادان می آید آن موجود باشد که در آخر مرض هرگز آید شباهت پیدا میکند و لیکن بده شباهت
 و آنچه در مصل شاتردهم در وقت فتادان می آید آن علامت است که در وقت فتادان می آید آن علامت است که در وقت فتادان می آید آن علامت است
 محل کبده همال کبده می آید و در وقت فتادان می آید آن علامت است که در وقت فتادان می آید آن علامت است که در وقت فتادان می آید آن علامت است
 مذکور شد آنچه اینست که در وقت فتادان می آید آن علامت است که در وقت فتادان می آید آن علامت است که در وقت فتادان می آید آن علامت است
 از راه نفث برنگی آید و برنگی خروج آن ازین سوراخی نیست بل هرگاه با ذات الجنب بگردد امراض مصل شاتردهم در ذات الجنب می آید
 شریک شوند آن زمان ماده امراض مذکوره همراه نفث برمی آید ماده ذات الجنب و اکثر ذات الجنب مرض مصل شاتردهم در ذات الجنب می آید
 هرگاه ماده از ریه کبده در حجاب ضلوع ریخته تبع شود و ذات الجنب غیر خالص می آید و در وقت فتادان می آید آن علامت است که در وقت فتادان می آید آن علامت است
 رو با کبده نوشته خواهد شد فتادان مصل شاتردهم در مصل و آنچه در وقت فتادان می آید آن علامت است که در وقت فتادان می آید آن علامت است
 فی الحقیقت آن تعریف درجه آخر تمامی ستر است و در آخر آن ضرر است که این حالت یافته شود و گاهی در آخر مصل شاتردهم در ذات الجنب می آید
 هم هرگاه ریه فاسد متعفن شود و بده غفن بانفث برآید حالت مذکوره حادث میگردد و در این مصل شاتردهم در ذات الجنب می آید
 هم میباشد حقیقی است که در آخر تمامی مصل شاتردهم در ذات الجنب می آید آن علامت است که در وقت فتادان می آید آن علامت است
 یافته میشود آن نیست که بگم شباهت بده می آید و فرق در بگم و بده با این جوهر مکن است که آنچه در تمامی ستر همراه کف و نفث می آید
 و آن اصلی است اول مصل شاتردهم در ذات الجنب می آید آن علامت است که در وقت فتادان می آید آن علامت است که در وقت فتادان می آید آن علامت است
 اخیر می آن سبب بعضی متعلق بعضی طانی میباشد هرگاه آنرا حرکت دهند آب سفید میشود و چنان ظاهر شود که گویا قدری شیر
 در آن مخرج است ریشم ای بی یک مثل ریشه خرطوم حمار در آب مشاهد شوند که آن ماده نشینند و کسانیکه سرخ و سفید پود
 میباشد بر خساره ای شان مخرجی بقدر یک کوه پدید می آید که آن ظاهر میشود و در مصل شاتردهم در ذات الجنب می آید آن علامت است
 می خاص آن زیاد میباشد کیفیت سبب آن در تمامی ستر گفته شد بعد هر قدر که بدن در خون ضعیف میشود نجات کم میگردد
 زیرا که همی بسبب پیدا شدن مصل شاتردهم در ذات الجنب می آید آن علامت است که در وقت فتادان می آید آن علامت است که در وقت فتادان می آید آن علامت است
 بذریعہ صلاح و تقویت خون مکن است سوائی آن و ای پانچم بی توسط خون نرسیده اندا علاجش دشوار است و هر کس که
 هم معین عدم اندال مخرج میباشد و مادام که در مصل شاتردهم در ذات الجنب می آید آن علامت است که در وقت فتادان می آید آن علامت است
 مزاجی شیرین موافق باشد باید که چیزی دیگر آن مخرج مخلوط کرده بخوراند مثل آرزو با ساگو و آن یا سرخ یا آب گرم و اگر تپ
 زیاد باشد پس این وقت که مایه غذا خوش نیاید باقی جمله علاج و تدبیر این مرض در تمامی ستر نوشته شد آن رجوع کنند
 فصل پنجم در ذات الصدور آن فی الواقع ذات الجنب است و مصل شاتردهم در ذات الجنب می آید آن علامت است که در وقت فتادان می آید آن علامت است

مصل شاتردهم در ذات الجنب

مصل شاتردهم در مصل

مصل شاتردهم در ذات الصدور

مصل شاتردهم در ذات الصدور

فصل نوزدهم در جمود الصخره و آن قسمی باز در یکی است یعنی روست از هر جهت که سبب بدن هوای سرد یا بدن در وقت گرمی آن که از شفت و تعب گرم شده باشد حادث میشود و آن مرض عضلات است چون این برودت خارجی بدن سیرند از آن مسامند میشوند و آمدن عرق موقوف گردد و این حالت عارض میشود که مریض بکدم جانم حرکت نکند و تنفس از تنگن تنگن نباشد و علائمش است که در آب گرم نشاند و دوامی که عرق آور باشد مثل ثور و س پو و زوراند بعد آن مطلق چای آب گرم بنوشاند و لباس گرم بپوشاند تا خوب عرق آید و برودت عضلات آیل شود و اگر قبض باشد مسهل میند و بهتر است اسهال است که سنگین باشد با سلفاس همراه مطلق برگ سناریکی نوشاند و در غنم باید بچرخیم اگر مرض ضعیف بود جایز باشد فصل بیستم در بایندر و ثور کس فتوح بائی بود و کون العن و کسر بائی شتاة تخانی و ضم دال پندی یعنی جمله و کون و ضم بائی شتاه و کون و اذ و قح را بی جمله و کون کات وین جمله است یعنی جمع شدن آن غشایی پو و این گاهی در آخر ذات الجنب سبب است درین غشایان درم حادث میشود و گاهی در امراض قلب مثل زیاد شدن گوشت قلب یا شاع وقت قلب هم در امراض گرفته مثل برای شغ بزیر هم در انیمیا اب درین غشایان جمع میشود و در امراض دل و کرده هم از پیدا شدن انیمیا آبل از عروق درین غشایان در انیمیا گاهی کم و گاهی زیاد جمع میشود و اما هر گاه زیاد جمع گردد که هیچ جاد درین غشایان از ان خالی نماند و درین وقت که به جانب ظاهر یا در جهت مخالف جانب علیل متغیر شد مایل میشود و گنگ قلب هم از جهت این غشایی پر است جای خود در جانب دیگر متغیر شد میکند چنانکه در اپنا یا نوشته خواهد شد العلامات هر گاه این ض بعد ذات الجنب شایع باشد مریض میگویی که مرا اول در پهلو و سرفه و تنفس می بود و اکنون شکایت سرفه و تنفس بقید از همی و در وقت هر گاه از امراض قلب یا کرده یا انیمیا این پیدا شود درین وقت قبل پیدا شدن مریض که هم شکایت مرض صدر یعنی احساس نمیکند بلکه قدری سرفه اول می آید زیرا که چون ریبه سبب جمع شدن آب پلورال منفر شده متاوی میگرد و از اذیت آن سرفه پیدا شود و هم در تنفس تنگی و دشواری ظاهر گردد و این شکایت نسبت سرفه زیاده میباشد خصوصاً وقتیکه ریه زیاد متغیر شود درین وقت یا در دوران انیمیا آن دشواری میگردد پس آب قلیل باشد پلورال علیل شکل طبیعی خود میماند و اگر آب باده مجتمع شود چند آنکه ریه درون متغیر شد از جای خود در جانب دیگر متغیر شد درین وقت شکل پلورال مخالف شکل طبیعی میگردد مثلاً قدری ارتفاع با استداره بر این پلورال مینماید و عضلات که در میان ضلع میباشد قدری از عظام ضلع بر آمده دیده شوند چون بر آنها سر انگشتان نهاده حساس کنند آب بر آنها حسوس میگردد و چون انگشت بر پلورال حساس صورت کنند پس اگر آب جای قلیل باشد از حسوس پلورال جای قلیل شدید میشود و اگر زیاد باشد از پلورال از حسوس می آید تا اینکه اگر در تمام خط باشد در تمام پلورال آن آواز شنیده میشود و آواز حسوس بر چوکه از داخل شدن در ریه می آید سمع گردد و ایضا هر گاه مقیاس الصوت که در زبان اگر نیزی است کوب گویند بر محل ریه جای که آواز حسوس در زون انگشت آمده بود نهاده بشنوند پس اگر آب قلیل بوده باشد آواز داخل شدن هوا در مجرای حسوس میشود زیرا که در مجرای کون این آب بای مجاری هوا در مجرای ریه متغیر شد و در اول بای مذکوره که در ریه مجاری صغار پوای میباشد سیر

فصل نوزدهم در جمود الصخره فصل بیستم در بایندر و ثور کس

در این

اما در تجاری صفای هوائی که از صلاست خود اغیر از قبول نکرده کشاده میانند هوای مستنشقی میرسد و از آن این آواز مسیح میگردد
 اگر آب یا ممتنع شد باشد درین وقت که هم آواز مسیح نمیشود آواز دخول هوا در تجاری آنها و آواز یک وقت تلفظ از در شنیده میشود
 و دل هم از جایی خود بجا نماند گیر مایل میشود و حرکت آن در غیر موضع طبیعی آن سدرک میشود و همی درین مثل بکشک میورنیم باشد
 العلاج هرگاه تخلص باشد و از ذات الجنب پیدا شده باشد در آن تکلیف کم بود خود را بیل میشود یا از ندادن غذا و نیش گس کم سوومید پلاستر
 کتان تا زدن است صحت حاصل میشود و این آب خون جذب میگردد و اما هرگاه آب یا ممتنع باشد درین وقت به شوائبی خون جذب
 پس درین وقت مریض اگر قوی باشد اول سهولت به درازا پنجه اسهال با نیست میکند مثل سفوف حکامنی یا ایشیر یا اینگی شیا سلفاس
 یا چیلپ کپوئند یا روغن حب اسلاطین با نیست در بهمان خارج شود و از آن آب مذکور را جذب کند زیرا که چون با نیست از خون
 بذریعه نوشیدن سهولت کم میشود آن غلیظ گشت آب از بدن جا بجا بدیسیا بدیسیا تا خود بر قوام اصلی آید لهذا این با نیست هم در خون
 جذب میشود و اگر مریض ضعیف باشد بر نوشانیدن مدرات که تفکر کرده بعد آن غذا و مشویید پلاستر نیش گس بر محل پهلوانند آلبه
 پیدا کرده آنرا چند روز جاری دارند تا با نیست خارج شود و هرگاه زخم آبله پلاستر مذکور خشک گردد چکر او پودین روزانه بر محل
 موقوف طلا کرده باشند و نوشانیدن ایو و ایتد درین وقت مفید است که جامع تقویت و تخفیف و جذب است و هم نوشانیدن دو مقوی
 کک نوشانیدن سرپ گیری ایو و ایتد درین وقت مفید است که جامع تقویت و تخفیف و جذب است و هم نوشانیدن دو مقوی
 مثل شیرین کک کل نو و یا ناک سرپ یا نیکو شیل یا کین سلفاس نفع میشود چنانچه استعمال مقویات مذکور و استعمال آن هم گاهی
 خون قوت می آید و آن بسبب قوت خود آب مذکور را در خود جذب میکند چنانچه خوردن آن غذایه مقویه هم مفید است و چون هیچ
 دفع در مرض ظاهر نشود و شکایت و اذیت نفس بحال خود باقی ماند چنانکه در امراض قلب کرده اکثر همین میشود درین وقت مجبور
 اند که کار را از جانب پشت بجا ذات سرخوان کتف میدان ضلع هشتم هم انداخته این آب بیرون آرند و درین وقت سیس هتیا
 درین نماید که هوای خارجی در زخم و در باطن محل جمل آب نرسد الا دره و مسادا زبان پیدا خواهد شد بنا بر این وقت داخل کردن
 شود کار تدبیر صاحب در آنکه در علاج دمل نوشته خواهد شد در استعمال آوردن آب است بعد آن غذایه مقویه نورانده و درین آب
 و سهکی شراب براندی برای کسیکه مجتنب از شراب نباشد اگر مجتنب باشد ایویائی محلول با آب ساده یا آب نخی گوشت بر یا مرغ
 نوشانند و چنانچه سکنون یا قوی بارک هم فرورد نوشانند قدر فصل بسبب در یکم در انیا ایما بک لعت و کون نون قوی ای و غذ
 فارسی و کون لعت و کون ای شانه تخمائی و قوی هم و کون لعت یعنی پیدا شدن ریم در غشائی آبدار پلو که مسیحی پلو را
 با کله نچه مواد در ذات الجنب محل هم جدا شده درین غشا ریخته اکثر سبب التصاق و سپیدن این غشا میشود گاهی این مواد در
 ریم میگردد و این با انیا ایما حقیقی میگونی با اگر در محل صبر پاد کید پیدا شده در ریم بگردد و در آن ریم درین غشائی مذکور ریخته میشود
 آنرا انیا ایما حقیقی نامند السبب سبب حقیقی بر ایوی هم شدن این مواد از روم در آن ریخته خوبی ظاهر نیست لیکن از ریخته
 که شاید کمزوری خون پدیدان هوای خارجی بر سبب رستل هم قوی و غیر بوده باشد ریم از ممل که درین غشا این نحو میرد

کل ریم در انیا ایما حقیقی

چون کبد متورم شده تا پرده شکم برسد درین وقت این پرده و عضو در دم یکدست میشوند و اول بده جگر را شق کرده در پرده شکم داخل
 میشوند بعد آنرا بجز سینه در این غشای میریزد و این غشای را می چینی ممکن است که در پرده و پهلوئی چیست است واقع شود لیکن کثیر است در جانب
 ایست و مثل فرات الجنب که آنهم در جانب بسیار اکثر واقع گردودم غیر حقیقی آن هم هرگاه بسبب تل یا باشد ممکن است در هر جانب سینده
 پهلو واقع شود لیکن آنچه در اول کبد و کت گردودم در جانب است میشود زیرا که جگر هم درین جانب واقع است ایضا این پرده و دم هم
 در رجان نسبت نسوان زیاد پیدا میشوند العلامات اول علامات ذات الجنب پیدا میشوند دوم آنکه از رختن جگر در جایکه
 مجتمع شود درسی ارتفاع درین جانب به نسبت جانب دیگر دیده میشود خصوصا در طفل و شبان نسوان چه سخوان اینهاست
 پیدا شدن بخلاف مشایخ که از صلابت عظام شان در اینها این ارتفاع مدک نمیگردد سوم آنکه در تنفس شواری بی درد یافته میشود
 زیرا که از مزاحمت این غشای پریم ریسهوی نقار ظاهر میگردود بخوبی هواد در آن نمیگردد عدم حجج بنا بر نسبت آنکه در این
 دم زمانه پس بسبب نبودن دم وقت انبساط ریه منبسط میشود چهارم آنکه هرگاه این مواد درین غشای زیاد جمع گردد اول راهم عود کرده
 انجائی صلی در جانی دیگر که مخالفت جلیل است ایل بسازد و بسبب آن در فعل خاص قلب تغییر نقصان ظاهر میشود مثل آنکه
 خفقان دائمی اند و دوران خون بخوبی جاری نمیشود از آن ضعف و کمزوری در بدن پیدا شده مریض هلاک میگردد پنجم آنکه بیماری را
 ممکن نباشد که برخلاف جهت علیل که صحیح است اطلاق نماید بلکه همیشه بر جهت علیل مضطرب میگردد زیرا که چون درین مرض جانب علیل
 ضعیف شده بیکار میشود جانب صحیح کار برد و جهت میدهد و تنفس محض از اعانت آن صادر و تمام میگردد پس اگر بر جانب صحیح مضطرب شود
 بسبب افتادن بار جسم بر آن این جهت هم منتظر شد از کار خود قاصر میشود و هم درین وقت ثقل بار این مواد بر جانب صحیح می افتد
 اجماع این پرده و بسبب تعلق و تنفس از صحیح شدن بر جانب صحیح پیدا میشود ششم آنکه چون سینه و پهلو را بپوشانده بپوشانند
 علیل در میان خلایع برآمدگی ظاهر میشود چون سر انگشتان بر آن نهاده حساس گشته ظاهر میشود که آنچه آن مجمع است و چون
 انگشت بر این برآمدگی زده میشوند آواز جسم صامت از آن می آید صدای جسم پر پیچا که اینجا لایق شنیدن است شنیده نمیشود و چون
 آن مقیاس الضوت را بر آن نهاده میشوند آواز داخل شدن هواد ریه همچنین آواز یکدیگر وقت تلفظ از ریه صحیح میگردد و شنیده میشود
 و ایضا چون این آواز برآمدگی مذکور نهاده مریض حرکت دهند و میشوند آواز یکدیگر از رختن قطرات آب از بالا بریزد و طرفی که در آن
 قدری آب جمع باشد می شنیده میشود این صدا را نیز بان انگیزی مشکاک مشکاک گنگ گنگ که سرچشمه نای هستند و سکون آن که گنگ
 و سکون و گنگتری هستند و سکون نون و کاف و گنگ و سکون نون و کاف فارسی مانند معنی آواز یکدیگر از زدن شی معذنی مثل این
 و نقره بر مثل آن پیدا شود چه شاکک چیز را گویند که از قسم فلزات مثل آهن نقره باشد و شنگ گنگ و از صغیر را گویند که از زدن شی
 فلزی مثل آهن بر شی دیگر فلزی که مثل آن باشد پیدا میشود و بی آمدن این صوت درین وقت نیست که آنچه وقت تحریک مریض
 آب بالا میرود و بعد سکون حرکت باز قطره قطره کرده از آنجا بریزد و در غشای مذکور چکد دوم آنکه آنچه وقت تحریک مریض است که
 بران جانب پیدا میشوند و بعد سکون کت آنها کفایت نمیشود پس وقت شکافتن آنها این آواز پیدا میشود و ایضا باید دانست که آنچه

اینجا

تا اینها ملاقات نوشته شد چنان است که در بائیدر و توریس که آن مجمع شدن آب در غشای پلورا است هم گفته شوند از وقت
تشخیص در مینما شود و دیگر در پسین صورت وقت اشتباه باید که بسوی دو علامت رفته رجوع کرده شود و اول اینکه در بائیدر و توریس
از علاج نفع ظاهر شود و در پسین حال از هیچ علاج فایده مشاهده نگردد و دوم آنکه در پسین حال که حرارت یکسک فیو هم میباشد پس اگر بعد
یکسک فیو هم نفع ظاهر نشود بقیه چون بود این مرض فرمایند ایضا عده تدابیر برای رفع اشتباه نیست که سون موسوم به پاکین گنگ نیندی را
از پس لپشت بمقابل معنای سر استخوان کتف در میان ضلع هشتم و نهم یا جای دیگر در میان ضلع برآمدگی در پشت انداخته و پنهان
پس اگر در مجری که در جهت جبهی سون مذکور میباشد آب یا شود در وقت بداند که مرض بائیدر و توریس است و اگر در مجری سون
بریم دیده شود و قیظا بداند که مرض پلورا است یعنی ریم در پلورا است انجام این مرض نیست که گاهی خود علاج این مرض از فعل طبیعت
میشود مثل اینکه بر سینه عمل پیدا شده این بیم از اندرون در جانب خارج بدن جاری میشود و یا استخوان پلورا از کای بدن میریزد و از مردن آن
در نیجا و عمل پیدا شده بعد از آن بهره عظم مذکور این بیم بدون آمده صحت میگردد و گاهی لحم ریانون که سبب اجتماع این مواد سخت
شده بود قوی و ریم شفاف میگرد پس نو با ت مجاری هوار آنجا کشاده میشوند و درین مجاری ریم مذکور آمده بطور برزک میخیزد
مرضین را صحت حاصل میشود لیکن اکثر است که اگر از علاج فایده ظاهر نشود مرض بسبب شدت ضعف و اذیت در پی تنفس پاک میگردد
العلاج علائق این است که بذر نیو کار یا پیر ریم را بیرون آرند و موضع عمل کردن این آلات همانست که برای برآوردن
سوزن یکسک پلورا کتف نیندی کرده شود بعد بر آوردن ریم آب کار بوکس ایستاد ایلیوت را بذر نیو کار در ریم رسانند و اگر
ریم را بشویند تا بار دیگر در آن ریم پیدا نشود بعضی میگویند که بهتر درین وقت نیست که از سر کار در ریم کیر اینچ چنان پیدا کنند که از آن بخوبی
جاری شود پس اگر اجمالی این تدبیر مناسب است به عمل آرند درین وقت ضرورت است که موافق تدبیر پزشک صاحب بها در علاج و عمل شود
خواهد شد این تدبیر را با استعمال آرند و بعد بر آوردن ریم او را در تنوع و تمیز کرده از ریم که در آن نریخته و جگرهای دیگر و مقویات که نوشته شده اند
نوشانند و اختیاری موده هم صلاح و مقویت خوردن و آنچه برای تقویت و پیدا کردن صحت و تند تر می تدابیر همین اندازا حسب
عمل آرند که فصل بسبب و دو هم و یا توریس که کتف و هم بای شفا و تخانی و سکون و اولاً قیظا بسکون لغت و هم نامی مشابه
و سکون و قوی برای مصلحت سکون کاف و سون هله یعنی داخل شدن هوار فضائی صدر است زیرا که نبودا بعضی جدا است و توریس یعنی
خانه لپست که در آن فضائی صدر یافته میشود و این حصه خانه از محل تمامی عظم مجری که بالای معده است شروع شده تا مقوه رسیدن
و برای این خانه پرده شکم بنسب و سون هیچ عرقی که متصل به مقوه است مشابه بقیت این خانه است و نظام صدر و پشت و پهلو مشابه
دیوارهای این خانه هستند درین خانه دل و ریه و مری معده و قصبه الریه و شریانهای عظیم که از دل خون می برند و او را در عظم کل
خون را می آرند و هم سبی شیک یافته میشوند چون اینها از آن بیرون آرند چون محضاتی میباشد که آن مجری فضائی صدر میشود و اما
فی الواقع هوار نیجا داخل میشود بلکه در محیط پلورا میآید و میان دو ریم غشائی پلورا بسبب باشد شقی شده هوار آن داخل
میشود و بسبب آن مقدار این ضلع عظمی که ریودل را خرد میکند از تاثیر عرق ریم بسوی نقیظا در دل در جانب مخالف عمل میکند

نوشته شده است که
در وقت تشخيص
در مینما شود
و در پسین
حال از هیچ
علاج فایده
مشاهده
نگردد
و دوم آنکه
در پسین
حال که
حرارت
یکسک
فیو هم
میشود
پس اگر
بعد از
یکسک
فیو هم
نفع
ظاهر
نشود
بقیه
چون
بود
این
مرض
فرمایند
ایضا
عده
تدابیر
برای
رفع
اشتباه
نیست
که
سون
موسوم
به
پاکین
گنگ
نیندی
را
از
پس
لپشت
بمقابل
معنای
سر
استخوان
کتف
در
میان
ضلع
هشتم
و
نهم
یا
جای
دیگر
در
میان
ضلع
برآمدگی
در
پشت
انداخته
و
پنهان
پس
اگر
در
مجرای
که
در
جهت
جبهی
سون
مذکور
میشود
باید
آب
یا
شود
در
وقت
بداند
که
مرض
بائیدر
و
توریس
است
و
اگر
در
مجرای
سون
مذکور
میشود
باید
آب
یا
شود
در
وقت
بداند
که
مرض
بائیدر
و
توریس
است
و
اگر
در
مجرای
سون
مذکور
میشود
باید
آب
یا
شود
در
وقت
بداند
که
مرض
بائیدر
و
توریس
است

و ممکن است که در هر دو جانب پنجه افتاده شود اما آنچه اکثر دیده شده آنست که در یک جانب خواه جانب چپ یا جانب راست این مرض
پیدا میشود السبب گاهی از رسیدن صدمه خارجی با ضلع و شکسته شدن استخوان ضلع و خلیدن استخوان منگ در غشای مذکور و شکسته
شدن آن زن پیدا میشود گاهی از رسیدن زخم در پلور و سبب کدامی سوراخ استخوان یا تیر یا کار و غیره که کسی از اثر خارجی
در پلور زد و بسبب آن زخم در آن پیدا شد و هوای خارجی در آن آید و گاهی در ریه از انصباب جوهر کل و کل پیدا شد و با یکدیگر بیرون بیرون
غشای متصل و یکدیگر شده و پیوسته شود و یک توای آن متصل استخوان ضلع است که نام مانده پس این وقت بسبب پیدا شدن ثقبه در ریه
در توای این غشای هوایی خارجی که بذریعہ قصبه مجاری آن در ریه میرسد و این غشا هم داخل میشود و از آن بیرون میگذرد و العلامه
اگر بعد رسیدن صدمه یا زخم پیدا شود سبقت اینها گواه بود و اگر بعد منفرجه شدن مثل یہ حادث شود سبقت مثل فوق بر این حالت شایسته
من بعد نقل سرفه و خشونت و نفس پیدا میشود سبب منفرجه شدن می شود و حرکت مثل هم بشواری صادر میشود و از آن تحقیق
حادث گردد و یقین است که در این وقت است با جنب علامت آن ظاهر شوند و در این وقت آب هوا هر دو در این غشا جمع خواهند شد و در
جانب که این اجتماع یافته شود در آن پلور تغییر شکل پیدا کرد و مثل اینکه در پلور غلیظ قندی بر آید که سستید پیدا شود و عضلات که
در میان اضلاع اینجانب بودند در آنها هم برآیدگی نماند و چون بران انگشت زده آواز را بشنوند از هم ملوان هوا شنیده شود
و چون آه سینه کشی پدید آید از نهاده بشنوند و از او نقل شدن هوا در سیموس نمی شود بلکه آواز یک از دم کردن در مینای ضیق الایس
پیدا میشود و چون غلیظ کلام و تلفظ کند آنچه وقت تلفظ در ریه او پیدا میشود و در این آه سیموس میگوید و در ریه این آه
در این فن بعد سرفه و از نخستن قطرات از بالا بریزد و ظریفی که در آن قندی آب باشد سیموس میشود زیرا که در اینجا هم قندی آب است که از کثرت
سرفه بالا می رود و باز از آنها میچکد و تمام این صفت است که هرگاه از شکستن استخوان یا از پیدا شدن زخم خارجی هوای خارجی در آن سینه
در این وقت هم اگر چه خون هلاکت بسبب رسیدن هوای خارجی و پیدا شدن ذات الجنب یا ده است لیکن این هر دو صوت گاه گاه
از آن صحت هم پیدا میزند زیرا که آنچه بسبب رسیدن صدمه ظاهر شکستن استخوان باشد در آن زخم در خارج نبود بلکه در استخوان باطن غشا
مذکور در ریه خلیه زخم پیدا میکند سبب آن هوای خارجی از ریه در آن میرسد پس این زخم بعد پیدا شدن هم در غشای مذکور و باز آمدن
این سوراخ هوای خود بند میشود و آنچه از زخم خارجی پیدا میشود در آن زخم بعد چندی از پیدا شدن هم بند میگردد و چون که در این زخم
در دیگر نظری بدن صحت و اعتدال قوت پیدا شد ازین جهت صحت هم بعد آن میشود لیکن آنچه بسبب پیدا شدن مثل اندرون آید در
سینه میشود اینها هم در آن صحت هلاک میگردند و در این مدت در از راه آمدن و رفت هوا در آن غشا کشاده میان بعضی مادی که در این
بسبب حدوث و هم در این زخم بند شود راه آمدن هوا کشاده میماند و تا این مدت که بعد نقایض تل از ریه هم پیدا شود مرض هلاک
میگردد و العلامه هرگاه بسبب زخم ظاهر از شکستن استخوان مرض پیدا شد پارچه عرض طویل بطور بندش بر پلور بندد و پلور
از زخم خود و صحت شدن ندهد و زخم بند کند این بیرون آنچه بسبب سینه پیدا میشود هم نافع می آید زیرا که از تنگ ساختن پلور هوا در غشا
مذکور که داخل میشود آنچه نقصان ازین جهت نفس می آید که بسبب آن ضیق در آن پیدا میشود و در شکسته شدن پلور و هم در این

نیمه که با کله در فصل اول در شرح قلب

عشق قلب را در وقت غلبه غشاهاست و چون از کدم تغیر قطع ظاهر نشود پس گاهی وقت شدت غشاهاست و غشاهاست
همه شود کار در طایفه که برای او خالی آن در پائیند و شور کس اینها با پادیت شد موافق آن محل کرده این جوار از خراطیه غشای
بیرون می آید و از آن در جهت بیماری محال میشود لیکن این اثر علاج است که وقت مجبوری همان قدامت توان کرد و بدون ضرورت شدید
جانب بازان در جهت زیر که از این هم زخم تازه پیدا میشود که آنهم سبب می باشد این مرض است که با سبب دهم در امر قلب
فصل اول در شرح قلب بدانکه قلب عضوی است لحمی یعنی عضله که سبب آن هضم و پختن و غشای است راست آن بجا
سیده در ضلع خامس سادس باطلی سفلی قاعده آن باطل بسوی فوق و قاعده آن بالا ای من و غشاهاست که تینق لمصق جسم آن در حکم
علی کیلانی از بعضی اهل نقل کرده که آن غشاها نصف قلب سیده و لیکن مشابیه ثابت شده که بر تمام قلب آمده است و در
غلیظ و آن خریطه و غلاف قلب است از قلب است فایده جدائی آن از قلب نیست که چون این غشاها مثل اول تینق لطیف بود
بلکه غلیظ و سفت است پس اگر مثل غشای اول لمصق تماس بودی قلب وقت حرکت با نساطی خود وسعت نیافتی و کاری که برای
دفع کردن خون از آن صادر میگردد و وقت امتلا جسم آن با دره و وسیع میشود وقت دفع کردن خون بسوی بدن صغیر میگردد و در وقت
ستند و در وقت غشای مذکور فقط بر قاعده از قلب متصل است طبقه ظاهر بی این غشاهاست طبقه اولی آن اس و آند
همچنین ظاهر غشای اول آید است وقت حرکت هم طاک ک دل الذیت نرسد و در آن چهار منفذند و در منفذ بواسطه پود و شریان
که از هر طرف آن سینه بر پایی خالی کردن از خون و در منفذ در هر دو گوش آن هستند که از آن خون دل میرود و بر دل و در وقت
بالائی هر دو طرف این سینه میباشد آن لحمی بود و لحم مذکور هم مثل لحم قلب است و گویا آن هر دو هم منفذ دل می هستند و در آن
خون که بدل میرسد اول در هر دو گوش آن میریزد و در بعد از آن در هر دو طرف آن میرود و در خاصه دل و در طرف دیگر این
زیاده وسیع است که تینق است دیگر بجانب بسیار آن نسبت اول ضیق است لیکن لحم این جانب غلیظ است فایده غلاف لحمی
است که چون از زمین بدن کمال قوت شدت میرود و در اطراف این طرف غلیظ و صلب خلق کرده شد تا وقت در وقت شکاف
و از هر طرف آن شرانی بسته چنانچه شریان عظیم از طرف این بسته کارش نیست آنچه خون سیاه از جگر و سینه آمده در دل جمع میشود و آنرا
دل توسط شریان مذکور برای تصفیه بر میگیرد و این شریان چون زود در میشود و شاخ میگردد و از آن یکی بسوی پا
شش که جانبین صد است دیگر بسوی پا آن که جانب بسیار صد است می آید این خون که در طرف این قلب بوده بر می پاشد و
آنجا چون بسبب اختلاط هوا صاف سنج شد و گوش جانب ایسر قلب میریزد و از آن طرف سینه برود و از آنجا در شریان عظیم
در بدن میرود اما باید دانست که در طرفین قریب منفذ دخول غشیه صغیر سینه در میباشند که آن بطور آب هستند چنانچه در طرفین که در
و کبیر است که تا غشا هستند و طرفین ایسر که صغیر است و غشاهاست فایده این غشیه است که هرگاه دل خور از خون خالی میکند و بقوت
دافع خود در طرفین خون بسوی پایدن میفرستد و در دفع میکند این غشیه منفذ دخول خون لطور و از دم می پاشد و مذکور شد
میکند پس محاله بسوی شریان خون جاری میشود و اگر این غشیه نبودندی پس یا از راه هر دو گوش یا از منافذ این خون خارج میشود

و نورش آفات میگرداند و بوی که از چهاری شدن در شراب حاصل میشود قایت میشود و سواسی این غشای غشای دیگر اندرون بطون ل
 و بطون که پیش آن متصل با غشای کور و سپید که پشت قلب است چنانکه بالای آن غشای نازک لاصق آن است نام غشای چهارمی در
 کار و هم است یعنی غشای محیطی در لایه نازکی که سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون
 نایب بای شحمانی و کون هم و این هم بر آنچه محیط بدل است لایه نازکی که سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون
 که سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون
 اینها سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون
 هم قریب به شراب غشای اندرون آن بطور دروازها هستند که هرگاه قایم شود خون را از خود در شراب این موضع میکند و هر یک قوی
 قلب آنها کشاوه میشود و به سبب کشاوه که آنها خون را در شراب می کشد و به سبب کشاوه که آنها خون را در شراب می کشد و به سبب کشاوه که آنها خون را در شراب می کشد
 آنها کشاوه میشوند و اگر چنان نبوی باز خون آنها در شراب قایم نمیشود و به سبب کشاوه که آنها خون را در شراب می کشد و به سبب کشاوه که آنها خون را در شراب می کشد
 میکند در اینجا صدای تپش پیدا میشود و این تپش در وقت قطع شود و غشای نازک کوربت گردد و خون را فروغ باز بر آن بخشاید و هر یک قوی
 گیر و آواز دیگر از سابق چند بود و پدید می آید از اول عظیم بود و آواز دیگر صغیر باشد زیرا که اول بسبب کشاوه بود که فاعل آن
 قوی هر چه آواز نازکی بسبب کشاوه شراب غشای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون
 که آن آمده بسبب تپش شدن آن مقدار که خون کوربت می رود و به سبب کشاوه که آنها خون را در شراب می کشد و به سبب کشاوه که آنها خون را در شراب می کشد
 میزد پس از افتادن آن اینجا صدای دیگر صغیر و ضعیفتر از صدای اول پیدا میشود و حرکت انبساطی شراب این است که از حرکت کون
 که بر لایه دفع ساختن خون از خود در شراب غشای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون و سوراخهای کون
 و حرکت انقباضی آن است که از انقباض شراب این است که حرکت شراب از جانب محیط بسوی مرکز می رود و این حرکت که از مرکز
 محسوس نمیشود زیرا که درین حرکت شراب از زیر انبساط فرو میرود و الا گاهی در بعضی ملخص شراب مثل انبساط محسوس میگردد و این در
 حرکت در شراب بر ای جریان خون در بدن پیدا میشود و در بعضی ملخص شراب این است که حرکت شراب از جانب محیط بسوی مرکز می رود و این حرکت که از مرکز
 و انقباضی شراب برای تصدیل و جمع کردن و دفع ساختن فضول آن واقع میشود زیرا که هرگاه در بدن نمی رسد آنجا کاری با هواست
 و نه راهی برای تاول هواست چنانکه در خون تخته زرد می رود و اگر حیوانی در وقت درد و سوزش باک است چنانچه سوزش
 که در وادت خون کثیرند باشد مشرف به است از لایه خون باشد به یا به صدای زغریه نشن گرفته خون اندر بعضی راقه در عرض عسل پیرا
 پس اگر درین بیماری کثیر درگ عمل شود و در بعضی خون در دل عسل یاده هوا می رسد و فوراً ابلک میشود و بعد از شش در دل
 کف ز یاده مشاهد میشود و این البته بشود که اجده بسوی هوا در دل نیست آنجا فقط تولید تقسیم خون است و فصل دوم
 در بیان امراض قلب بالا جمال در بیان شرح قلب فصل آن بیان کرده شد اکنون باید دانست که در قلب هم امراض صلی
 شرکی عارض میشوند و اینها امراض صلیک آن نوشته میشود و پوشیده ماند که آنچه در قانون شرح آن امراض قلبیه معذره اند و در آن علامت

فصل دوم در بیان امراض قلب بالا جمال

و مرض اصلی و شکرکی مختلط اند چنانچه فقها این مرض مستقل نوشته اند و آن علامت است که در اکثر امراض قلبیه یافتند پیشوندی که مختص
 عبارت است از حرکت آن که بطور متلاطم حادث میشود برای فتح مودی چنانکه این تصریح در کتب طبیعه موجود است پس هر گاه که اذیت بدل
 خواب برسد هر مرض باشد بنا بر مقولشان قلبی می فتح مودی این حرکت خواهد کرد و در تجربه و مشاهدات ثابت شد که این حالت که اکثر امراض
 قلبیه یافتند پیشوندی علامت قرار دادن آن اولی است از اینکه خود مرض گفته شود و فقها آن را بلفظ انگلیش کال میگویند یعنی قوی زیاده شدن
 حرکت قلب مینامند اگر چه این قول خلاف صدای مالوف گوش اکثر اطباء می تا بعدین تا اینجوه باشد اما اقرب بحق و صواب است اکنون
 امراض قلبیه طبیعه بیان کرده میشود در اکثر آن این علامت یافتند پیشوندی که در کتب طبیعه عربیه باسم امراض قلب نام نوشته نموده اند
 انشاء الله اولی امراض اصلیه مذکوره در مغم غشائی خارجی قلب بود و آنرا نبربان لائین پری کار و ایشین سندج بای فارسی کسر
 رای میله سکون بای تختانی فتح کاف و سکون لغت رای میله وال هندی فتح الف و سکون بای شناة تختانی فتح مای هندی
 سکون سین مایه یعنی مغم غشائی خارجی نام از بیکه غشائی باصق بدل متورم شود یا غلاف آن بوم از آن مغم قلب است آنرا کاف
 ایشین می نامند فتح کاف و سکون لغت رای میله و سکون ال هندی کسرتی و سکون بای تختانی و کسرتی هندی و سکون سین مایه
 یعنی مغم گوشه شل سوم در مغم غشائی داخلی قلب بود و آنرا اندو کار و ایشین مند کسرتی سکون نون و هم وال هندی و سکون او فتح
 کاف و سکون لغت رای میله وال هندی فتح الف و سکون بای تختانی و کسرتی هندی و سکون سین مایه یعنی مغم غشائی داخلی قلب
 است چهارم زیاده شدن گوشت قلب است از قسم بیادتی مقدار چنانکه در دیگر عضلات هم این عرض میشود و آنرا بای پری
 مینامند فتح بای هوز و سکون لغت کسرتی بای تختانی فتح بای رای و سکون بای میله و فتح مای هندی و سکون بای میله و کسرتی
 تختانی یعنی زیاده شدن مقدار است چنانکه در باده وسیع شود و گوشت آن رفیق تنگ گردد و انبساطش بکسرال هندی و
 سکون مغم فتح الف کسرتی هندی و سکون بای تختانی فتح مایه سکون نون میگویند یعنی وسیع شدن رفیق شدن لحم آن
 ششم آنکه در صغیر کوچک شود و مقدار آن کم گزوه و این ضد زیادتی عظم قلب است این را ایشین فتح الف و سکون بای هندی و فتح
 رای میله و کسرتی بای تختانی می نامند یعنی صغیر مقدار است چنانکه در باده وسیع شود و گوشت آن رفیق تنگ گردد و انبساطش بکسرال هندی و
 و از آن آنچه کار خاص آن نماند و ناقص باطل گردد و ششم آنکه در گوشه شل لحم پدید آید یعنی ریشم بای لحم اندونی پدید شوند و هم آنکه منفذ
 که در حال بودن طفل بطین در فیما بین هر دو گوشه ل میباشند بعد از اوت بند میشود و آنرا مایه سراسر و لیس مینامند فتح م
 و سکون لغت رای میله و فتح بای موه و سکون سین مایه و فتح مایه و سکون بای میله و فتح الف و سکون او و کسرتی بای تختانی
 و سکون سین مایه یعنی مرض آسمانی رنگ بیانش نیست مادام که طفل در بطن در میباشند و هر دو گوشه ل آن منفذی میباشد که بعد
 آن خونیکه از بیکه و مانع و دستها در گوشه ل بطن می آید بی آنکه در بطن این نبرد بخط مستقیم از گوشه ل این گوشه ل میسرود و از آن بطن
 ایسر نبرد بعد شریان عظیم در بدن می رود و چنانچه از رفتن خون در بطن این نیست که تا توسط شریان در ریه رود و آنجا بسبب هوای
 که در تنفس کشیده میشود صاف و سنج گردد و چون چنین شکم در بند ریه پدید آید یکسره از آن از هوای خارجی خالی میباشد از این سبب

ضرورت فتن آن در بطن بزرگ نیست بلکه خون جنین از بواسی که در شیمه بود صاف و سرخ شده بتوسط جگر و عروق و رگوش امین قلب می آید
 و از آنجا هر گوش ایسر عصب منقذ می که فیما بین هر دو بود و میرسد هر گاه طفل از شکم در بر آید از ریه خود تنفس شروع کرده و آن منقذ بزرگ
 پدید آید که گشاده ماندن آن ضرر عاید میشود زیرا که خون جنین در شیمه صاف شدنی آید اگر خون صاف شدن منحصر است اینکه خون در بطن امین
 جمع شود و از آنجا در ریه رود و در ریه عروق در تمام ریه منتشر شود و با هوا آمیخته میشود و مخلوط شده سرخ و صاف گردد و بعد در گوش بطن
 داخل شود و چون این منقذ که فیما بین هر دو گوش بوده باقی ماند و بند نشود و لا محاله خون سیاه که صاف نشده پیش از این که صاف
 سرخ شود در گوش بطن ایسر داخل خواهد شد از آن مفاصل پدید خواهد شد هم آنکه در دل در پدید آید و آنرا انجمنیا پیکر نامند
 الف و سکون آن که جسم و سکون یا می تخلفی وقوع خون سکون لغت و کسر ای می موحه خاری و سکون کاف و فتح تالی بهندی و فتح سالی
 موله و سکون بین موله یعنی از بیت صمد است این امراض سه گانه اصلی از خاصه امراض قلبیه اند از دهم است که فعل خلص قلب چهار
 گانه است خون ریه نیست ناقص شود لیکن سبب خاص آن در دل نبود بلکه در عضلای دیگر باشد چنانکه مذکور خواهد شد و شایسته است
 فصل سوم در بیان پیری کار و آیسس که آنرا در کتب بریده هم غشای القلب گفته اند و شرح کرده اند که مراد در اینجا از غشای
 غیر غشای است که آن غلاف و حرطیه قلب است لیکن در حقیقت پیری کار و آیسس عام است از غشای حماس قلب از غشای که غلاف
 دل است با جمله گاهی در غشای خارجی هم پدید آید و پیری کار و آیسس همین است چون در شروع این مرض بیمار بیهوش و تشنج گردد
 بهر بیت غشای مذکور گلابی رنگ غلیظ بود سبب اینکه در آن ورم بود و خون یاده جمع میشود و هم ماده ریم از عروق بر آید بر آن
 مجتمع میگردد و که از آن غلظ آن زیاد میشود چون بعد مان بتدویر و تشنج کرده شود و غشای مذکور بسیار سرخ میباشد زیرا که عروق
 صفرا سبب اول میشن یاده وسیع میشود و خون کثیر در آن جمع میگردد و چون از این عروق ماده لزج منفصل شد ز یاده بر غشای
 میریزد از این سبب غشای مذکور زیاد غلیظ میباشد این غشای حماس قلب سبب یاده لزج چسبندگی از عروق صفرا بر آید
 بر آن جمع شد از طبقه داخلی غشای که غلاف قلب است می چسبند گاهی از عروق مذکوره آب تریق خارج شد در غلاف قلب جمع
 میشود و آنان مقدار غلاف دل عظیم میگردد و گاهی این ماده رقیق ریم میشود با جمله گاهی در تشنج ای بحالات در میان جدا جدا
 تشنج ظاهر میشوند مثلا کسی بتدویر کرده کسی وقت تزاید مرده پس سوانق وقت ضل مشا پر حالات کرده شود اما کسیکه بعد از آن
 مرده باشد بعد تشنج در آن جمله حالات مجتمع مشا میشوند مثلا غشای مذکور جایی گلابی رنگ غلیظ میباشد جایی بسیار سرخ
 و غلیظ بود و جایی با طبقه داخلی غلاف دل چسبید بود و گاهی بر آن ریم مجتمع باشد جایی در غلاف دل استایق جمع بود و از آن
 ثابت شود که این همه حالات تشنج در آن پیدا میشوند و زانی از این ریم غشای ورم در تمام قلب هم پدید میگردد و انجام این مرض بسیار
 دشمنی میشود اول اینکه مرض پیدا شود و زایل گردد و صحت حاصل شود و دوم اینکه بعد حدوث مرض صحت نشود و غشای مذکور با
 طبقه داخلی غلاف دل چسبید شود آنکه در غلاف قلب آب رقیق یا ریم از این ریم خارج شد مجتمع شود و آنان غلاف عظیم و وسیع گردد
 اسباب مرض اکثر سبب حدوث آن دست از مرقع شود یعنی جوهرها مضخ خون یاده متولد شد و پدید آید آن بجامع

فصل سوم در بیان پیری کار و آیسس

باشد و گاهی مرض کرده هم سبب بولد آن واقع شود و وقتی از اوقات جنب هم این مرض پیدا شود زیرا که مجامع سبب این علاج
 همانست که از دل قریب طبع است پس هرگاه بسبب این نقل پیش جوش خون آن پیدا شود از آن در غشائی که هم گرمی بود
 گردد و از آن در غشائی نقل پیش پیدا میشود و گاهی بسبب سیدن صندره ضربت هم از خارج هم این هم غشائی پیدا میشود علایم آن
 اول بخار حادث شود خواه کم یا زیاد لیکن هرگاه باحسی رو وسط از آن صفت شروع شود تب بسیار تیز بود و چون تبی آید شتو تحقیق
 پیدا میگردد و تا آخر مرض میماند بطوری که علامت از مرض گاهی کم و گاهی زیاد است زیرا که درین وقت و سبب جوش خون می شود و در وقت
 دو روز غشائی قلب هم اینک در جانب ایسره مقابل ضلع پنجم شکم چنانچه این قلاب است در شروع میشود از اینجا بسوی بالا
 که قلاب سینیه متصاعده است با مفصل عضله تر قوه میرسد از آنجا در جانب ایسره دست چپ است فصل از مشت رسد بسبب اینکه
 عصب جانی که در تمام عضای صدر و شکم منتشر شد و هر چار سید است سوم آنکه ضیق صدع حاضر شود و از تنفس سرفه یا غلیظ
 که از آن در زیاد میگرد و چهارم آنکه بیمار را خوابیدن بر کدام پهلو یا بر قفا کم نباشد زیرا که با بر جانب ایسره قد می آید شد و شکم ضابط
 کرده و سرنگون ساخته می نشیند یا سرنگون ساخته بشکلم با خود انداخته می نشیند تا که برده شکم حرکت نکند که از آن بدل ازیت میرسد
 پنجم آنکه بوی غلیظ و با قلق میباشد ششم آنکه بروی عمیل سفیدی ظاهر میشود بسبب آنکه خون کمتر بالا میرود و هفتم آنکه چون بر محل
 سر شویع ضلع بالا جانب ایسره هم گندم گندم در زیاد میشود هشتم آنکه نبض بسیار سریع باشد چنانکه در یک دقیقه یکصد ضربت با حرکت
 کند لیکن این مرض نبض یکسان بود بلکه تفاوت باشد گاهی در کسی غلیظ در کسی منبسط و گاهی متساوی وقتی غیر متساوی و در کسی خوش
 و در کسی ضعیف موافق حالات مختلف حالات بود و نهم آنکه گاهی جنجال حواس برین مرض میشود مثل هر ساقم سبب آن جوش
 خون بود و پوشیده نماند که در این ضل آمدن در در خانه باشد یعنی در اول مرض علامات اینقدر ضعیف میباشد که تشخیص ضل شود
 بود چنانکه در بچنین استگلی می آید کسی آوار پائی آنرا نمی شنود و هرگاه این ضل با اوقات جنب جانب ایسره بود تشخیص آید شکل باشد
 در حقیقت اکثر اوقات جنب هم غشائی قلب پیدا میشود هم آنکه هرگاه درین مرض که قیاس الصوت بر قلب در آورند قلب ایشان
 سوانی هر دو صوت که در آن تشریح قلب شد که آن بود و آواز خون بود و صدای ثالث که در مطنک شکم شنیده میشود سبب آنکه در وقت
 هرگاه غشائی متورم از خلاص قلب بسبب داده از جیب سپت که از عروق صدع بر غشائی چسبید آن غاز که پیش برین وقت در مطنک
 زیاد می شود چون غشائی چسبید بر آن و ازین بشود که در آن آواز مذکور محسوس میگردد و چون موده تفریق در مطنک خارج شد و که که غشائی
 قلب است جمع میشود از آن خلاص قلب غلیظ میشود در خارج بدن بنابراین آن یادتی بر مطنک محسوس گردد و در بروی دل در اطلاع
 مقابل آن حرکت یافته ظاهر میشود زیرا که از مزاج در خریط قلب ضلع مذکور زیاد نمایان میشوند ازین سبب حرکت آنرا اینجا
 زیاد محسوس گردد و یا در هم آنکه هرگاه آنگشت مقابل آن سینیه در ادراک صوت نمایند جسمی است با ده محسوس شود زیرا که خریط
 مملو از آب شد و در یازم امت آن از روی دل و در فنه کنین هوا در آنجا نمانده لیکن پوشیده نماند که این قسم آواز در زوات الجنب می آید
 هرگاه آب تریق در فضای که نمایان بد جیب مستقیم است علاج است جمع میشود و ازین سبب پتیر نو شنیده شد که فرق در میان هر دو شکل

ع
 در وقت
 در وقت
 در وقت

هست اما باین نحو تفرقه باید کرد که هرگاه این آواز از ذات الجنب بود تا پشت محض از دستم محسوس شود زیرا که پرده پهلوانه است
 و جمله پر آب خواهد بود و در دم غشا قلب فقط بمقابل قلب این آواز خواهد بود و گردان جائیکه نیست و از جسمکی مخلوط خواهد بود
 خواهد آمد و در دم آنکه چون آب در حریطه زیاده متجمع شود دل ضعیف گردد و سیگردد و در تنفس یاده و شوری آه یا بد چنانکه در مرض
 زیرا که هرگاه دل از دم غشا منقطع میشود خون در آن از ریه کمتر میزد و در پستی از خون مانده پس سبب کشیدن هوا قانده باشد
 سینه در هم آنکه بهای این صفت نگیون میشود چهاردهم آنکه روی آن متبصر میشود و پانزدهم آنکه بدن سرد میشود و شانزدهم آنکه در دم پر آب
 بیمار در دم پیدا میشود بعد از آن نفعه میبرد علاج این صفت نسبت به بیماری قوی و ضعیف مختلف میباشد پس اگر مرض قوی باشد باید اول
 فصد گیرند تا دوه یا دوازده آونس خون یکبار برارند و اگر ازین فایده حاصل نگردد بمقابل آن نوجو چنانکه از آن چنان باشد که از آن
 ماده آونس خون بر آورده شود و بعد کلومل دو گرین افیون از ربع گرین تا نصف گرین با هم بچند حسب بسته بخوراند بعد دو ساعت
 تا اینکه دم دفع شود یا اثر آن درین ظاهر شود مثل اینکه میوس میبردین تندی سرخ گردد یا العاجب همین یاده پیدا کنند پس این زمان
 خوراندن آن ترک کنند چون ثابت شود که آب در غلاف مثل محتجم است پلاستر زیندیش گیس نهادند و بعد از آن پلاستر شیشاس
 ده گرین با شپاس شلرین بعد چهار ساعت همراه آب ساوه بنوشانند تا ماده یادر دفع شود چون در درین علاج
 کنند پس علاوه آنچه همراه کلومل افیون بخوراند افیون ساوه هم بخوراند که از آن دره تخفیف آرام حاصل میشود اول باید که یک گرین بخورند
 اگر از آن موقوف نشود بعد ساعت دیگر بخورند این همچنین بخوراند باشد تا که در آرام نپذیرد یا اثرش را میون ظاهر شود مثل اینکه بعد چنان
 گردد و خشکی در دهن بیمار زیاد شود پس استعما آن ترک کنند چون دین مرض بیمار بسیار ضعیف میشود و وقت تیرد دفع کردن برتر
 بزور وقت خود ممکن نبود اندازد باید که هر روز دوا می سهل طبعین آده باشد تا بهر آنکه دفع کردن آن محتاج بسوی قوت نشود
 و اگر عرض سهل حقیقه یکبار از آب گرم در غن بسیار بخورند یا آنچه استعمال آن نثر طبیعت هر مناسبت داده باشند بهتر خواهد بود و نثر
 بسیار ضعیف مثل نخعی مارا لوم آوار و ش آب سنج یا ما الشعیر بخوراند هرگاه نفعه کفوری در بیمار نپذیرد بعد ملاحظه نبض ظاهر شود در آن
 وقت که اتمم شراب مثل شراب براندی غیره آنیک آونس تا دو آونس بعد دو یا چهار ساعت بنوشانند حسب قاعده
 کثر ضعیف اگر بیمار از شراب شراب محتاط بود ایمونیا کار نباس بجای شراب سنج گرین ده گرین همراه آب حل کرده بنوشانند و چون
 این مرض شخص ضعیف کمزور عارض شود هرگز فصد نگیرند زیرا که بمقابل قلب چسپانند و عرض آن حجامت بی خطر بمقابل
 قلب بکار برند تا خون گوشت جذب شود و بسوی حکم رود و بعد کلومل یک گرین افیون ربع گرین بعد چهار ساعت بخورند
 تا که اثر آن درین ظاهر شود پس آن مان ترک کنند اگر بعد استعمال کلومل و فیون بسبب یاقی در محتاج بخوردن فیون ماده شوند
 حسب ضرورت بخوراند تا که از در و امان شود و آنچه از آب تبق در غشای قلب مجتمع شده باشد برای جذب آن پلاستر زیندیش گیس نهادند
 و برای در اراد و پسته مذکور در علاج قوی بنوشانند و حقه هر روز داده باشند لیکن اینجا چون بعضی توان محتاج تقویت هم پس
 باید که غذای کثیر از غذای ضعیف سهل الهضم متدوی بود مثل شور باطی هم یا صفا برض نمیرشد بخوراند بخلاف اول که قوی است

باید که غذای کثیر از غذای ضعیف سهل الهضم متدوی بود مثل شور باطی هم یا صفا برض نمیرشد بخوراند بخلاف اول که قوی است

آنجا تقلیل غذا و تلطیف تمهید مقصود است و چون ضعف در بیمار زیاد معلوم شود اسلا حفظ نبض درین وقت که در مرقم قلب
 مثل شراب براندازی غیره یا ایمنیا کار بنیاس همراه آب نوشانند بعد وساعت یا چهار ساعت موافق زیادتی و کمی ضعف تا بهرگاه
 مجتمع شود در غلاف قلب خواه در شخص قوی یا بیمار ضعیف از ندادن پلاشش گس نوشانیدن مذرات خارج نشود پس این قسط
 آنگاه شکر و کار این آب بیرون آرند باین طور که در میان ضلع پنجم و ششم جایگزین هر دو ضلع استخوانی متصل شداند و بنال در یک
 احتیاط قدری خنک کرده باز بیرون آرند و ببینند که آب خارج میشود یا نه اگر آب برآید بهتر و الا باز قدری یاده داخل کرده به بیشتر
 آهسته داخل کرده باشند تا اینکه آب جاری شود و زخم بدل نرسد فصل چهارم در مرقم قلب که آنرا کار شمس می نامند گاهی
 اول در مرقم گوشه قلب عارض شود و از آن باغشای خارجی و یا داخلی آن منتهی شود و گاهی از مرقم غشای خارجی پیدا
 میشود چنانکه گفته شد و گاهی از مرقم غشای داخلی در باطن قلب است این مرقم پیدا میشود با جمله مرقم قلب تنهائی
 بلکه قریب است که با مرقم غشای خارجی یا داخلی بود و اگر با مرقم غشای خارجی قلب بود علاج آن پروازند چنانکه نوشته شد و اگر با مرقم
 غشای داخلی بود پس آنچه در فصل شمس پیش از آنکه بعد از آن که خواهد شد عمل آنرا در مرقم غشای داخلی قلب با مرقم
 در مرقم است چنانکه بزنگ شمس یعنی سوز بود و اینجا هم مرقم غشای اندرون قلب است چنانکه بخاوات الجنب و سوز مرقم غشای داخلی قلب
 است چنانکه آنجا نیویس یعنی است که بود و اینجا هم مرقم قلب است که در فصل پنجم در مرقم غشای داخلی قلب است آنرا
 اندک کار شمس نامند این مرقم در غشای داخلی قلب در غشای داخلی که قریب منفذ گوش قلب در شریان عظیم آن واقع اند و دروازه قلب
 موسوم اند عارض میشود تشیخ مریض این غشای در مرقم کلانی رنگ غلیظ میباشد بسبب یاقتی خون در مرقم و گاهی نرم میشود و با
 کلازم برمی آید بر غشای مریض میگردد و باین نسبت غشای خارجی بسیار کم میباشد زیرا که این ماده اینجا همراه خون از دل بیرون میرود
 لیکن در دروازه قلب در مذکور جمع میباشد گاه این ماده مثل گوشت نرم یعنی خشک است و جمع بود و گاهی این ماده از غشای جدا شد و با خون
 مختلط گردد و بسوی و مانع میرود و آنجا در شریان شدید پیدا میکند با جمله چون این ماده بر غشای دروازه قلب جمع میشود و غلیظ
 و متورم گردد در کار خاص خود قاصر میشود مثلاً یا دروازه بند نکند یا بسبب جمع شدن خود با خود چسبند شوند و درین وقت مرقم
 قلبی که از آن پیدا شود مثل اینکه گوشه قلب یا در غلیظ میشود و در سوز کشته رفیق و تنگ میگردد و بهرگاه دروازه قلبت کار خود تمام
 شود و آنرا در وقتیکه خون دل از خود بندید شرابان عظیم بسوی بیاید و دفع میکند آنرا بسبب بند شدن منفذ گوش دل جل خون
 بسوی شریان نرود بلکه بعضی بسوی شریان بعضی بسوی گوشه قلب صاعد میشود و قلب را مشقت عظیم در دفع کردن آن می آید و بعد
 مشقت دفع چون دروازه شریان بند میشود این خون فته در شریان باز پس آمده از شریان دل میریزد و درین کثرت مشقت بسیار
 قوی مرقم قلب غلیظ میگردد چنانکه جمله عضلات در مشقت غلیظ میشوند و بعد مشقت بقل ضعیف و کمزور میشوند و از کمزوری خود قوی
 میگردد و زیاد و وسیع میشود و اگر کمزوری پیدا نشود قوی ماند غلیظ شد و غلیظ خود باقی ماند و ازین نقصان حضرت امی دیگر برید و دیگر
 میرسد که آنرا نیز مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی بسبب این مرقم دست را که گوشت یعنی در اعضا که باقی بود و از مرقم اغشای

در مرقم قلب در مرقم غشای داخلی قلب است

پیدا میشود که آن حج مفال و اوجاع عضلات است و در کین مرص این هم غشائی استلی پیدا میشود علامات اولی روی رویش
 بود و چون این ضعیف شود بخار زیاد گردد و بقیه دل در و نقل محسوس شود و ضربات قلب و خفقان یاده بود و بعضی مبتدیان
 مرض سریع قوی میباشد در آخر آن هرگاه فعل و اوزة قلب ناقص گردد خفقان حرکت قلب خارج زیاد محسوس شود مگر بعضی
 میباشد بر آنکه درین وقت بسبب فعل و اوزة قلب در شریان کم میروند و این بعضی آنست که بر پشت خوشی یزدید بر پهلوی دیگر ضعیف
 آرام نیاید و هرگاه که مقیاس الصوت ابرود نهاده بشوند آواز جدید از دل مثل آواز منقح مسجع شود و یا این صورت جدید
 آواز عظیم که وقت خیاج شدن خون از دل در حال صحت بر می آید یافته میشود و این علامت شریع مرض است تا دم که فعل در و اوزة باقی
 است یعنی بند و کشاده میشود اما فقط از غلیظ شدن غشائی در و اوزة قلب منبر و شدت خیاج میشود بسبب آن صدای منقح
 پیدا میگردد لیکن هرگاه فعل غشائی ناقص یعنی در و اوزة دل بند گردد آن زمان آنچه وقت گشتن خون حال صحت آواز خفیف
 که آن از بند شدن در و اوزة و آواز قرار گرفتن خون بر آن بود هم همراه آن آواز منقح پیدا شود حال نیکه وقت نقصان فعل در و اوزة
 تازه منقح از قلب همراه بر و آواز عظیم صغیر طبیعی آن که صدای منع و بازگشت خون است سمع میگردد و درین حال این آواز از دل
 هر جا که آید راننده بشنود سمع میشود زیرا که شریان عظیم سانس از رسیدن آواز در و اوزة آنها دور شنیده میشود بخلاف دم غشائی خاز
 که صدای آن عمل سمع میشود لکن هرگاه صدای جدیدی صورت از دل دور تر تا تر قوه بشنود نقیبین گشته که دم و غشائی اندر روی
 دل آه یافته و گاهی علامات این هم چنان خفیف میباشد که تشخیص ضعیف شور بود و لا محاله مرض میباشد لکن واجب است که هرگاه
 شخصی در اعضا و جملی مبتلا شود که آنرا پت و مست از مویک و بند و اوزة مقیاس الصوت از قلب در بشنوند چون از صدای شفا
 آواز منقح باشد ثابت شود که دم غشائی در قلب شروع شده فوراً بعلاج مشغول شوند چنانکه گفته میشود علاج اگر بیمار
 باشد فصد گیرند خون قریب آنس بر آنند و اگر از این حال نشود زود به قابل چسپانند بعد کلول و دیگرین همراه ریح فصد
 گیرین فیون بخوراند بعد دو یا چهار ساعت تا که سرخی در دهن پیدا شود و این را بر روی عمل رند و یکدم رام هم می آید
 به مقام بر یعنی کشتن این در عمل لکن تا بر روی دهن سرخی پیدا شود که از آن دم غشائی قلب منع خواهد شد خدا این بعضی نکند
 مادام که علامات دم دفع شوند بعد برای بخوابند و دم او آید پاسبان نینج گرین ده گرین بنوشانند سرپ فیون بود آید
 یا آب این همراه آب بنوشانند بسیار و در وقت آنرا نمایش کرده دیدند که در آرام و راحت باشد و از شدت محنت اشک غریه شستن بجز آواز
 خوشی زیاد نغم باشد نفوذ دارند اگر این شخص ضعیف باشد خون از او بر نیارند بلکه بعضی آن بر نمادن مجامعت بی شرط بمقتاد
 آنفکند و دیگر علاج بتقلیل دهن موافق برداشت علیین مسعود دارند قوی و خفیف هر دو مریض بزرگه حقه زوره تا دفع مرض
 و حصول قوت کتلم نمایند که یکبار اسمال آورده باشند چنین غله می بخورند که از آن باح پیدا نشوند و الا معاد و پرده کم فرجه است
 با قلب کرده از بیت خواهند سایید فصل ششم در زیاده شدن گوشت قلب و آنرا نبران بکاش با می بر روی می نماید
 و است که چون در هم عضله است از عضلات بدن پس چنانکه دیگر عضلات بدن زیاده ریاضت عظیم قلبی بشود لکن هرگاه

فصل ششم در زیاده شدن گوشت قلب

و است که چون در هم عضله است از عضلات بدن پس چنانکه دیگر عضلات بدن زیاده ریاضت عظیم قلبی بشود لکن هرگاه

مشقت در ریاضت غلیظ میگردد و چون که تعلق مشقت در ریاضت در استخراج خون از طینین است لذا از یاقی مقدار هم متعلق بکم
هر دو طین است در گوشت گوشه شامی رخ یاقی عارض نمیشود و هم چون در طین این بیشتر مشقت ریاضت یاقه است چه از آن شود خون انکمال
زود و قوت در بدن بفرستد لذا گوشت آن نسبت به طین این مرض هم زیاد عظیم و غلیظ میشود باطل این یاقی مقدار گاهی مختص بکم
آن میباشد و مقدار جوف بطون نسبت طبیعی خود میان دو گاهی با زیادتی مقدار هم وسعت جوف بطون هم زیاد میشود و در تشریح
از وزن کوزن ل ثابت شده است که دل شخص معتدل تقاسم مقدار از هر شش آن و نس داده اولش خون میباشد اگر بسیار قوی باشد تا
دوازده اولش میرسد درین صورت هر گاه قلب شخص وسط یا ضعیفتر ازین وزن یاقه برآید و انسته میشود که مقدار قلب یاقه شود
و هم چون ضعیفتر است و اگر ازین کم مقدار برآید و انسته شود که مقدار گوشت آن از نسبت طبیعی کم شود یعنی مرض شرفی پیدا میکند لیکن
پوشیده نماید که دل عورت از مردان ضعیفتر باشد مثلا هر گاه یکمرد و یک عورت که در قدر تقاسم برابر باشند تشریح کرده شوند و بعد تشریح و نگاه
هر یک از وزن کنند دل هر یک را مقدار و قلیل او زن خواهد بود نسبت قلبی و همچنین مردان کم سن تا بالغ که دلهایشان از مردان
جوان ضعیفتر قلیل او زن میباشد هم دانسته شود که آنچه در بیان تشریح قلب شده شد که گوشت طین این نسبت اینست یاقه غلیظ است پس یاقه
غلیظ آن از این استن ضرور است آن مقدار ضعیفتر یعنی و چند است تقریباً پس هر گاه ازین نسبت طبیعی یاقه فرق یافته شود از آن است
شود که بسبب ضعیفتر باشد طرفی دوم معرفت نسبت است که هم در تشریح ثابت شد که دل شخص وسط در مقدار بقدر مشقت یعنی دست مضبوط
میباشد پس اگر از آن مقدار زیاد یافته شود آنرا از یاقی مقدار هم قلب یکمرد و هر گاه تشریح دل را نگاهتند به بیتد خوبی معلوم میشود
که تنها گوشت قلب یاقه شد بود یا بطون هم وسیع شد بود پس اگر تن از یاقی در هم یا بند یاقی مقدار هم قلب باشد اگر وسعت طین
زیاده یا بند یاقی بر وسعت بطون خواهد بود و اگر هر دو زیاد یا بند در هر دو یاقی دانسته بسبب این مرض همانست که مانع شود
جریان خون از قلب شد آن گاهی مرض مزاجه قلب و چنانکه در فصل سابق گذشت و گاهی اینها است از مرض شرابان عظیم پیدا میشود
آن سخت مثل استخوان شود زیرا که هر گاه شرابان از حرکت قلب کشاوه نگردد و خونیکه از وضع قلبی آن می آید شرابان برای آن وسیع نمیشود
و خون را بجای خون بهران نمیدارند پس چون دل ممنوع از جریان شد همانند چنانکه هر گاه در درازة قلب ورم حادث میشود و بسبب آن
خون دل بمنح میگردد و بسوی بدن میرود و گاهی هر گاه در شرابان جای بسبب کمزوری هم در یاقی وسعت پیدا شد خون که منقطع
میشود و آن از جریان خون تنگ میکند از آن خون دل ممنوع از جریان شد بمنح میماند و گاهی این حالت از خاصش خون عارض
میشود هر گاه خون یاقه رقیق گردد و اثر دفع و تحریک قلبی قبول نکند یا زیاد غلیظ شود و بسبب غلظت خود و اثر تحریک قلبی قبول نکند و گاهی
از بیماری گرفته این مرض پیدا میشود علامت هر گاه مقدار هم قلب یاقه میشود از آن حرکت قلب یاقه نمایان میگردد و هر گاه دست
بر سینه بیمار محل قلب نهاده حساس کنند مقدار دل را از سردی خود زیاد نسبت طبیعی و لایق شخص کور یا بند یا بتیقین اندک مقدار
هم قلب یاقه شده و خفقان مریض لازم میباشد گاهی یاقه و گاهی کم و در سینه بیمار مقابل قلب کلفت یا بزرگ و تنفس حرکت نفس
میلج و صدیر یا عیسر و زردی که چون ل بسبب یاقی مقدار خون از روت قوت دفع میکند ازین سبب آن کثیر زیاد بسوی ریه میرود

و بر قدر که خون در ریزد یاده میشود و میجوید که بواسطه کثرتش خون را بر روی مخرج کند تا باز خون در دل رود و از آن بیخالی
گردد و گاه گاه سرخه هم در مری من عارض شود و بسبب متنازی شدن یازدهم باره نخست خون آن خلط و حرمان شش است و همین زیاد بود
و دوران سر عارض گردد و بر روی طبل صرخه ظاهر باشد این علامات چهارگانه در آخر این مرض قوی یافته شود که مرض از خلط
عارض شود و درین وقت نفس یاده قوی غلیظ میباشد هرگاه این مرض از خون قوی سفید عارض شود درین وقت نبض صحیح و منظم میباشد
و هرگاه از تنگی در دانه قلبت نبض قوی میباشد اما قوی بود و هرگاه از کشاده ماندن در دانه شریان باشد که غلیظ آن با خود باطل
باشد و نبض شود و بسبب آن خون قوی در شریان باز پس قلب آید از آن این مرض پیدا شود و درین وقت نبض مطرفی میباشد هرگاه در
انگشت و با قوت قلبت بشنودند از غلیظ و قوی می آید بسبب یاده شدن مقدار گوشت قلبت این از اوصاف میباشد بلکه معلوم
میشود که دل خیزی مثل پارچه صوفی یا غشای پشمی شده و بسبب آن از کجی صاف می آید و گاه این مرض میباشد که خفقان
آن کم بود یعنی حرکت قلبت یاده بود و چنانکه در اصل چند کثرت چنین مشاهده شد زیرا که غذای ایشان کثرت بسیار است که از آن خون گرم
قوی کثرت پیدا میشود و بلا احتیاج است که این که هرگاه با ایشان این مرض عارض میشود خفقان یاده بود علاج غاص بر آن است
که در بعضی با آرام دارند و از خیر که حرکت قلبت یاده شود مثل حرکات بدنی جمیع و حرکات نفسانی مثل عم و خوشی از آن باز دارند و سر
گردان پس برای آن بهتر است و کار یکم خوب طبع آن بود اما موش فرج مفرط نباشد و آن مشغول دارند مثل نیکی کسی از قوی بود
خوش می آید کسی ملاحظه کن ریا چنین خوب باشد برای کم کردن حرکت قلبت بی طبع و صفت با آب مطبوخ یا سکنجبین بخورند
و اکثر کثرت بلا در نا بر جسم یا کما قدره الیه بر دل چسباندند و اوام که حرکت قلبت کم شود بر قلب چسبیدند و از ندر هر دو در مسهل لطیف
داوه باشند که یکدو بار اجابت شده باشد و نبض نرم و علاج خاص آن نیست که هر سبب که باشد علاج خاص آن کند و متلازم
غلاظ خون بود و تفریق خون متوجه شود و تدریجاً نبض اول است که اول است و بهترین مسلمات درین وقت سنگین پشیا سلفاس است که
چهاردهم از آن طبع برک سناکی و ششم حصر که گرین کار شریک بخورند تا که قدسی غشیان مانند لیکن قوی نباید چنانکه از آن
در این مرض مضرت باشد و از ماندن غشیان در خاص مطلوب است که آن قدسی کمزوری پیدا میکند این مسهل هر روز یک
دو روز میان اوده باشد حسب ضرورت این مرض افذاکم در چند چ طلبت تقبیل هم هست غذایی که در چند آن ملحوظ باشد که آنچ خون
قلیل پیدا کند مثل کچری ال موناگ موزات بند و مصلح حاره در غذای که گرمی خون پیدا میکند آنچه از وقت سفیدی خون
باشد آن شیر مغلظ و مصلح است مثل انیکه فدی جیده مولده هم مثل جنر و لوم و شور با و شیر صفار بعضی نمیرشد بخورند موافق به مصلح
آب آهن نوشانند و آنچه بر مضمضه امین باشد از بخورند مثل ایسه سیوراک و انیلوت یا انیسون و انیک ایسه و انیلوت و غیره
و آب مطبوخ برگ جنبش مثل چای نوشانند پس باسی که خورد و گرین بخورند اگر قبض باشد اجابت سهولت شود فقط فصل
هفتم در اول غیث یعنی بیع شدن از قوی شدن بود یعنی آن گاه بطول در وقت اول یعنی بطول این بطول این بطول بود
بطول گوشه ای ال وسیع میشوند و دوباره ای کمی آنها تنگ قوی میگردد لیکن کثرت است که بطول این ایضا خاص ال وسیع میشوند

بانی طباطبائی در بیان علل و اسباب
فصل پنجم در بیان علل و اسباب
در بیان علل و اسباب فصل پنجم در بیان علل و اسباب

فصل پنجم در بیان علل و اسباب

سبب آن همانست که سبب زیاد شدن مقدار گوشت دل است یعنی زیاد شدن شغف ریاضت لیکن هرگاه راه نرسد خون بسبب نقصان دانه دل بند میگردد و دل را در اخراج خون از خود زیاد شغف ریاضت میشود پس اگر شغف بی است آنرا مرض یا قوی مقدار گوشت دل معارض میگردد و اگر ضعیف است از زیاد شغف ضعیف میشود و چون گوشت دل ضعیف گردد بطون قلبت بیع میشود و دیوارهای آن قوی و تنگ میگردد و در بعضی بیم که آنرا استهوا نامند بطین گوشه این بطین را میخوانند و بیع و دیوارهای آن قوی میشود هرگاه گوشت دل هر چه میشود در آن وقت هر بطون دل بیع میگردد و این سبب اکثری الوجود است این قسمی و بیع نیز آن کثیر معارض میشود علامت است هرگاه بیمار قدری شغف میکند فقان و در آن سر معارض میشود و بعضی این ضعیف میباشد که در هم بر قدرین میباشد بود و سبب است که چون مرض بخون بطین زیاد معارض میباشد ازین سبب آنچه خون جگر و عروق با آب سوئی دل میرفت کم میگردید و اعضا زیاد معارض مانند همین سبب جمله اعضا متورم و زیاد المقدار میشود لیکن چون پا پا در جانب سفل اتح اندک اندک انقباض در آن برودگی پیش از همه میشود و چون روی علیل برگردد چشمها بیع محسوس شود زیرا که خون از سر چهره کم بر میرد و آبهای علیل باطن شلنجهی بوزیر که خون بسبب استهوا در آن موضع سیاه میشود و در پیدی که در گلو برود و جانبین بسیار است متلی از خون میماند و حرکت شریان بر گلو بالای ترنوه زیاد محسوس شود و حرکت قلب از خارج صد محسوس میشود قوی نمیشد لیکن عرض مسافت شل شریان زیاد آن مقدار کم قلبت زیاد محسوس شود زیرا که بطون زیاد و بیع شده اند پس بعد از زیاد شدن وسعت زیاد محسوس میگردد و آن دل غلیظ میباشد لیکن بیع بود زیرا که دیوارهای آن قوی اند بخلاف زیادتی مقدار لحم که در آن گوشت قلب غلیظ بود ازین جهت آواز دل صاف نمیشد علاج عام در بیع است که بیمار در راحت آرام دارند و از استهوا غلبه منفرده از جمله حرکات بدنی غلبه منفرده از غیره از عروق ارجاع و باطل از هر چه که حرکت قلبت زیاد کند باز دارند و غذا اندک و صفا که خفیفه که مولد ریاح باشد خوردن چای زردی و ریاح در معده درین مرض از بیع ضرر حاصل میشود و تقویت قلبت بند بخورند آن آب این یا سرسبغی را بیاورند و هرگاه در هم برود شکم و اطراف ظاهر شود ندوات نه نشانند تا نیست کم شود و قبل نشانیدن مدات سهل و بند باه و سیه که اخراج است کنند راه قوی برقی زنده بتدریج سموات اینجاست که بکیر بید سفون است نامنی سفون جیلک یک فست گریج اینجاست کلول هر یک است گریج هر یک است که با ریاح خوردند و در یک هفته سه بار موائی این سفون حاصله که یک وز سهل و بند و در ایام خالی از سهل بعد آن شراب شپاس اسپد ماس یک پیچ که این پاسی می باشد است گریج با هم تخم یا علی و علی آبی تخم بنوشانند و برگردون اسپد ماس که در غلبه است خانه به او ار که جوایش صاف باشد بیارند و آن فصل ششم در قنات مقدار دل که تا انزبان عربی است و نریمان بخشش است که بیع و چون در شغف دل این معنی است بیع ضعیف مقدار دیگر در شغف بیع و چنان معلوم میگردد که گویا دل طفل برآورده در سینه جوان نموده آن و اکثر این مرض از غلبه شغف یا از کم خوردن یا از خوردن غذای روده و از زیاد خوردن فیون پدید میشود و بعضی این مرض در آن بیمار که پیاده شود و از غلبه شغف یا از کم خوردن یا از خوردن غذای روده و از زیاد خوردن فیون پدید میشود آواز صاف از ریه قوی یا لیکن از دل و از تپانید زیرا که از صغر قلبت یا بالای دل می تپد بر بیض صغیر باشد و در سینه و در این جهت

بما یصح شفا بیهامه